

«حداقل استانداردهای بین المللی» و حمایت از سرمایه گذاران خارجی

دکتر به آذین حسینی bazin_hasibi@yahoo.com

دکتری حقوق بین الملل عمومی از دانشگاه علامه طباطبائی

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۸/۲۲

چکیده

«حداقل استاندارد بین المللی» به عنوان یک قاعده عرفی حقوق بین المللی، در مورد نحوه رفتار دولت با بیگانگان در کشور میزبان مطرح می باشد. علی رغم تعداد بسیار انبوه معاهدات دوجانبه بین دولتها در زمینه حمایت مناسب از سرمایه گذاری های خارجی، بسیاری از دانشمندان حقوق بین المللی و برخی از دولتها بر این باورند که حتی در صورت فقدان این معاهدات، «حداقل استاندارد بین المللی» به عنوان یک قاعده عرفی الزام آور در حقوق بین المللی، حمایت های لازم و مناسب را از سرمایه گذاران خارجی به عمل می آورد. در این مقاله با بررسی محتوا و مصادیق «حداقل استاندارد بین المللی» و چالشهایی که این استاندارد همواره با آن مواجه بوده است در صدد اثبات این امر هستیم که این قاعده، به عنوان یک استاندارد بسیار کلی و مبهم، توانایی و ظرفیت لازم برای حمایت از سرمایه گذاران خارجی را نداشته و وجود تضمین های معاهده ای، برای حمایت مناسب از سرمایه گذاران در کشور میزبان، امری لازم و ضروری محسوب می گردد.

واژه های کلیدی: حداقل استاندارد بین المللی، استاندارد رفتار ملی، استانداردهای رفتاری، سرمایه گذار خارجی، دولت میزبان، مراقبت مقتضی.

«حداقل استاندارد بین المللی»^۱، به عنوان یک قاعده قدیمی همواره در حقوق بین المللی عمومی در رابطه با نحوه رفتار دولت میزبان با بیگانگان مطرح بوده است. فرای تضمین ها و قواعد حمایت کننده موجود در معاهدات بین المللی بین دولتها که برای حمایت از بیگانگان و سرمایه گذاران خارجی در سرزمین دولت میزبان وجود دارد، «حداقل استاندارد بین المللی» به عنوان یک قاعده عرفی شناخته شده و بسیاری از علمای حقوق بین المللی و همچنین برخی دولتها مدعی هستند که این استاندارد حقوق بین المللی عرفی، در سرزمین دولت میزبان سرمایه، به نحو مطلوبی از سرمایه گذاران خارجی حمایت مینماید. این در حالی است در سطح جامعه بین المللی شاهد انعقاد انبوه معاهدات دو جانبه بین دولتها با موضوع حمایت از سرمایه گذاری های خارجی هستیم که مقررات، تضمین ها و استانداردهایی را مشخصاً جهت حمایت از سرمایه گذار خارجی پیش بینی می نمایند.

این مقاله سعی دارد که با شناخت دقیق و عینی محتوای کلی و مبهم این استاندارد و قواعدی که این استاندارد مشخصاً در مورد حمایت از سرمایه گذاران خارجی دارا می باشد، همچنین با بررسی دیدگاه دولتها نسبت به این قاعده عرفی، به این سوال پاسخ دهد که آیا این قاعده، ظرفیت لازم جهت حمایت و محافظت لازم و مناسب از سرمایه گذاران خارجی را داشته و می تواند جایگزین مناسبی برای مقررات حمایتی مندرج در معاهدات دوجانبه حمایت کننده از سرمایه گذاری خارجی باشد یا خیر. به واقع مطلوب این مقاله نشان دادن ابهامات و نارسایی های «حداقل استاندارد بین المللی» می باشد.

در همین راستا در مبحث اول کلیاتی از «حداقل استاندارد بین المللی» را بیان داشته تا ضمن آشنایی با سابقه تاریخی و تعریف آن، بیشتر با این استاندارد مبهم حقوق بین المللی و زمینه ای که منجر به ایجاد آن شده آشنا شویم. در مبحث دوم اقدام به شناسایی مصادیق این استاندارد نموده و در این زمینه بر رویه قضایی تاکید ویژه خواهیم داشت تا معین گردد که دقیقاً چه قواعد و حمایتهایی تحت این استاندارد برای سرمایه گذار خارجی وجود دارد. در مبحث سوم نیز به بررسی اعتبار و جایگاه کلی و چالش هایی که این استاندارد در حقوق بین المللی عرفی داشته خواهیم پرداخت تا مشخص گردد که اعتبار این قاعده عرفی در چه حدی و به چه میزان است. در مبحث چهارم هم با بررسی هایی که در سه مبحث پیشین انجام دادیم، نتیجه گیری خواهیم نمود

1. International Minimum Standard (IMS)

که آیا در وضعیت فعلی حقوق بین‌المللی، این استاندارد ظرفیت لازم برای حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی را دارا می‌باشد یا خیر.

مبحث اول: کلیات

در گذشته اصولاً حقوقی برای بیگانگان و خصوصاً سرمایه‌گذاران خارجی در کشور بیگانه قابل تصور نبود اما به مرور زمان و در اثر مقتضیات و ضروریات جوامع انسانی این حقوق کم‌کم شکل گرفت و به ظهور رسید. مذاکراتی که طی انعقاد اولین عهدنامه مودت، تجارت و دریانوردی بین آمریکا و فرانسه در سال ۱۷۹۶ صورت پذیرفت، به واقع اولین نمونه و موردی در سطح بین‌المللی می‌باشد که در آن حمایت از حقوق بیگانگان و مشخصاً سرمایه‌گذاران خارجی توسط قواعد حقوق بین‌المللی مورد توجه ویژه قرار گرفته است. در این مذاکرات اینگونه مطرح می‌شود:

در حقوق ملل هیچ اصلی تثبیت شده‌تر از این نیست که دولتی که با دولت متبوع بیگانه روابط دوستانه دارد، باید با تمام امکانات خود از اموال بیگانه ساکن در سرزمینش حمایت نماید. (R. Dolzer & Ch. Schreuer: 11)

تا زمان وقوع انقلاب کمونیستی روسیه در سال ۱۹۱۷، چه در رویه دولتها و چه در نظرات دانشمندان حقوق بین‌المللی قواعدی که به صورت مشخصی در جهت حمایت از بیگانه و سرمایه‌گذار خارجی باشد مشاهده نمی‌گردد. آنچه که در رویه معاهداتی موجود تا قرن ۱۹ نیز مشاهده می‌گردد حمایت از بیگانگان، نه بر مبنای استاندارد مستقلاً در حقوق بین‌المللی، بلکه با ارجاع به قوانین داخلی دولت میزبان می‌باشد. این امر از تفکر و اصل برابری و یکسانی بین اتباع با بیگانگان ناشی می‌شود که طبق آن بیگانگان و اتباع باید از حقوق و امتیازات یکسانی بهره‌مند باشند. یک نمونه از این رویه در بند ۳ ماده ۲ عهدنامه بین سوئیس و آمریکا، مورخ ۱۸۵۰ قابل مشاهده است که اشعار می‌دارد:

به هنگامی که مصادره‌ای در جهت منافع عمومی صورت می‌گیرد، شهروندان هر یک از دو دولت طرف معاهده که در کشور دیگر اقامت داشته و زندگی می‌کنند، باید از لحاظ شیوه جبران خسارتی که ممکن است در مورد آنها اجراء شود، از موقعیتی برابر با موقعیت شهروندان آن کشوری که آنها در آن مقیم هستند برخوردار باشند. (R. R. Wilson: 111)

باید بیان داشت که ظهور یک استاندارد بین‌المللی در مورد نحوه رفتار با بیگانگان به عنوان یک قاعده عرفی، به قرن ۱۹ میلادی بازمی‌گردد که مقارن با گسترش روزافزون منافع بیگانگان در

قلمرو کشورهای دیگر است. در این دوره زمانی با پیشرفتهای بسیار کشورهای اروپایی و صنعتی شدن هر چه بیشتر آنها و نتیجتاً افزایش جابجایی افراد و سرمایه ها از مرزهای بین المللی، طبیعتاً بین دولت میزبان و دولت متبوع تاجر یا سرمایه گذار خارجی (یا به تعبیری دیگر دولت صادر کننده سرمایه) تعارض منافع و اختلافاتی ایجاد شد که همین امر منجر به پیشرفت و تحول حقوق بین المللی در رابطه با نحوه رفتار با بیگانگان در کشور میزبان شد. (Andreas Roth: 160-161)

با افزایش هر چه بیشتر تجارت بین المللی و سرمایه گذاری خارجی این واقعیت عیان شد که وحدت و برابری وضعیت حقوقی اتباع و بیگانگان در کشورها امری کارساز نبوده و به صورت مناسبی از حقوق بیگانگان حمایت نمی کند، به خصوص در کشورهایی که سطح استانداردهای حمایتی پایین بوده و از حداقل معمول و معقول در دیگر کشورها کمتر می باشد.

لذا در اثر این تحولات، دولتها به این نقطه مشترک رسید که باید در حقوق بین المللی، استانداردهایی به عنوان حداقل ها ایجاد گردد که دولتها موظف باشند که آنها را نسبت به بیگانگان رعایت نمایند و رفتاری پایین تر از این حداقل ها به هیچ وجه مورد قبول نبوده و به منزله عمل متخلفانه بین المللی می باشد. از این زمان به بعد است که مفهوم «حداقل استاندارد بین المللی» در فضای حقوق بین المللی مطرح می گردد.

تعریفی ساده و ملموس از این استاندارد بیان می کند، حداقل استاندارد بین المللی یک هنجار حقوق بین المللی عرفی است که بر نحوه رفتار با بیگانگان حاکم بوده و مجموعه ای از اصولی است که جنبه حداقل داشته که دولتها صرفنظر از قوانین ملی و رویه جاری در کشورشان، باید در رفتار با اتباع بیگانه و اموال آنان، رعایت نمایند. (Ioana Tudor: 61) به بیان بهتر این استاندارد از مجموعه ای از حقوق اساسی و بنیادین تثبیت شده در حقوق بین المللی تشکیل یافته که دولتها باید این حقوق بنیادین را صرفنظر از اینکه چه نوع رفتاری با اتباع خود دارند به بیگانگان اعطاء کنند و در صورت عدم رعایت این امر، مسولیت بین المللی دولت مطرح و ممکن است منجر به اعمال حمایت دیپلماتیک دولت متبوع بیگانه در برابر آن دولت گردد. (Ibid)

دانشمند دیگری، «حداقل استاندارد بین المللی» را اینگونه تعریف می کند:

... «حداقل استاندارد بین المللی»، چیزی جز مجموعه ای از قواعد به هم پیوسته نیست که از یک هنجار مشخص حقوق بین المللی عمومی ناشی شده است؛ هنجاری که مقرر می دارد نحوه رفتار با بیگانه، توسط حقوق ملل تحت نظم در می آید. (A Roth, 1949, : 127)

همچنین موسسه حقوق آمریکایی هم در تشریح ماهیت حقوقی این استاندارد بیان می دارد:

استاندارد بین‌المللی عدالت... استانداردی است که اعمال موارد ذیل را در رفتار با بیگانگان مقرر می‌دارد: الف) اصول لازم الاجرای حقوق بین‌المللی که به وسیله عرف بین‌المللی، آراء قضایی و داوری و دیگر منابع معتبر به رسمیت شناخته شده است، یا در فقدان این منابع، ب) اصول عادلانه مشابهی که به صورت کلی به وسیله کشورهای که نظام حقوقی پیشرفته‌تری دارند تایید شده باشد. (American Law Institute's Restatement: para 165(2)).

به واقع «حداقل استاندارد بین‌المللی» در پی این است که حیات، آزادی و مالکیت بیگانگان را در برابر اعمال خودسرانه دولتها محافظت نماید. این استاندارد، امنیت شخصی بیگانگان و شیوه‌های جبران خسارت‌های وارده بر حقوق بیگانگان (اعم از حقوق عمومی و حقوق خصوصی) و اموال آنها را مورد توجه قرار می‌دهد. (Alireza Falsafi: 3) به بیان دیگر «حداقل استاندارد بین‌المللی»، در پیشینه تاریخی خود وضعیت بیگانگان را به صورت کلی مدنظر قرار می‌دهد که بر بخش‌های مختلف حقوق بیگانه مثل حقوق پیش‌بینی شده در آیین دادرسی، حقوق بیگانگان در برابر مراجع قضایی و حقوق بیگانگان در حقوق مدنی و اموال تاثیر گذار بوده است.

این استاندارد بر این فرضیه اتکاء داشته که ملل متمدن دارای استاندارد مشترکی برای رفتار با بیگانگان هستند که البته این استاندارد برای کل جامعه بین‌المللی سودمند و موثر است و همین که به وسیله ملل متمدن مورد تایید قرار گرفته کافی بوده و نیازی به تایید آن توسط کل جامعه بین‌المللی نمی‌باشد.

طرفداران اولیه شکل‌گیری و ایجاد این استاندارد مبنای واقعی آنرا عادلانه بودن آن می‌دانستند. به عنوان نمونه در تشریح این استاندارد بیان داشته‌اند که «این استاندارد، استانداردی عادلانه است، در نهایت سادگی و بسیار اساسی که به عنوان بخشی از حقوق بین‌المللی دنیا محسوب شده که مورد پذیرش عموم کشورهای متمدن می‌باشد. طبق این استاندارد، هر دولت می‌بایست که عدالت ناشی از این استاندارد را نسبت به بیگانه اعمال نماید، یعنی عدالتی که آن دولت وسیله نظام حقوقی و اداری اش برای شهروندان خود در نظر گرفته است، البته مشروط به اینکه این نظام حقوقی و اداری مورد تایید این استاندارد کلی قرار داشته باشد». (Ibid: 2)

نمونه دیگری که مبنای این استاندارد را ناشی از عدالت میدانند اظهار نظر آقای هول^۱ وزیر امور خارجه ایالات متحده در سال ۱۹۳۸ خطاب به سفیر مکزیک در ایالات متحده است که طی نامه ای ابراز می‌دارد: «وقتی بیگانه‌ای در کشوری پذیرفته می‌شود دولت مربوطه متعهد است که

1. Hull

میزانی از حمایت را از حیات و اموال آن بیگانه در نظر بگیرد که با استاندارد عادلانه مورد تایید حقوق ملت‌ها منطبق باشد». (American Journal of International Law: 191-198) باید اشاره داشت که این دیدگاه در قرن ۱۹ و ۲۰ گسترش پیدا کرد و در حقیقت به عنوان یک عرف بین‌المللی خود را نمایان نمود که بیگانگان در برابر اقدامات غیر قابل قبول و نامشروع دولت میزبان، توسط قواعد حقوق بین‌المللی حمایت میشوند، قواعدی که به عنوان «حداقل استاندارد بین‌المللی» شناخته شده و مستقل از قواعد و قوانین دولت میزبان هستند. (R Dolzer & C Schreuer: 13) دلایل اصلی که موجب ایجاد و شناسایی این قواعد شد را در عبارات رای اخیر دیوان اروپایی حقوق بشر می‌توان بدین شرح ملاحظه کرد:

از آنجا که موضوع سلب مالکیت مشخصاً متأثر از یک تحول اجتماعی است، همین امر زمینه بسیار مناسبی خواهد بود تا در موضوع غرامت بین اتباع و غیر اتباع تمایز ایجاد شود. نکته اول این است که بیگانگان نسبت به قوانین داخلی بسیار آسیب پذیرند؛ چرا که آنها بر خلاف اتباع، کلاً هیچ نقشی در انتخابات یا چگونگی ترکیب مقامات دولتی نداشته و اصولاً در انتخاب این افراد از آنها نظر خواهی هم نمی‌شود. نکته دوم اینکه درست است که مصادره اموال باید همیشه متأثر از منفعت عمومی جامعه باشد، اما با توجه به ملاحظات متفاوتی که بر اتباع و بیگانگان اعمال می‌شود و دلایل مشروع منطقی دیگر، اتباع ملزم هستند تا در راستای منفعت عمومی، بار مسوولیت بیشتری نسبت به بیگانگان متحمل شوند. (James & Others v. UK: para 63)

مبحث دوم: محتوای «حداقل استاندارد بین‌المللی»

مهمترین هدف این مبحث شناخت محتوای «حداقل استاندارد بین‌المللی» است. اما همانطور که در ادامه مباحث خواهیم دید، به علت گستردگی و کلیت این استاندارد، به نظر بهترین نوع شناخت محتوای این استاندارد، بررسی مصادیق آن می‌باشد؛ لذا در این قسمت بررسی محتوای «حداقل استاندارد بین‌المللی» را با بررسی مصادیق آن انجام می‌دهیم.

گفتار اول: مصادیق «حداقل استاندارد بین‌المللی»

بعد از آشنایی کلی با «حداقل استاندارد بین‌المللی»، شایسته است تا حقوقی اساسی بیگانگان و حمایت‌هایی که مشخصاً تحت این استاندارد از سرمایه‌گذار خارجی می‌شود را مورد توجه قرار

داده تا امکان مقایسه آنها با تضمین‌ها و حمایت‌های مندرج در معاهدات دوجانبه حمایت از سرمایه‌گذاری فراهم گردد.

اما وقتی در اسناد و منابع حقوق بین‌المللی به جستجوی مصادیق این استاندارد بین‌المللی می‌گردیم به جز مفاهیم و عباراتی کلی که گاه خود را در قالب اصول کلی نمایان می‌کنند به چیز بیشتری دست نمی‌یابیم. در همین راستا شایسته است به نظر مایکل آکهرست در این زمینه مراجعه کنیم که شش مفهوم کلی که طی آنها، استاندارد «حداقل استاندارد بین‌المللی» نقض می‌شود را بیان داشته. این موارد عبارتند از:

- ۱- عدم اعمال «مراقبت معقول» توسط دولت، جهت حمایت و مراقبت از افراد بیگانه،
- ۲- تشویق و ترغیب افراد خصوصی به حمله و تعرض به بیگانگان،
- ۳- قصور آشکار در مجازات متجاوزین به حقوق بیگانگان،
- ۴- تأمین نکردن یا قصور در تأمین امکانات دریافت غرامت بابت اعمال خلافکاران علیه فرد بیگانه در دادگاه‌های محلی. این نمونه‌ای است از آنچه که «استنکاف از عدالت» خوانده می‌شود.
- ۵- کسب منافع از اعمال ارتكابی توسط افراد خصوصی، مثل نگه داشتن اموال غارت شده،
- ۶- تأیید آشکار اعمال افراد خصوصی؛ یعنی تأیید اینکه افراد مزبور از طرف و یا به نام دولت اقدام به عملی نموده‌اند. (مایکل آکهرست، ۱۱۰-۱۱۱)

همچنین در راستای بیان مفهوم «حداقل استاندارد بین‌المللی» بیان شده دولت محل اقامت باید به آزادی، جان و اموال اتباع بیگانه احترام بگذارد. لذا، از نظر بین‌المللی، دولت وظیفه دارد که بیگانگان را حمایت و محافظت نموده و نباید بین اتباع دول مختلف تبعیض قائل شود، بلکه مکلف به رفتاری دوستانه با همه بیگانگان می‌باشد. (Shigeru Oda: 485)

هر دولتی مکلف است در صورت وقوع بحرانها و شرایط فوق‌العاده، بیگانگانی را که در معرض خطر هستند، محافظت نماید. اما در عمل اثبات این که مقامات محلی تکلیف خود در محافظت و حراست از بیگانه را انجام نداده و یا در چنین تعهدی کوتاهی کرده‌اند، بسیار مشکل است. به هر حال، می‌توان بعضی از اعمال را که به عنوان رفتارهایی که دولت میبایست در چنین شرایطی اتخاذ نماید ملاک تشخیص و احراز قصور دولت قرار داد؛ از جمله امتناع مقامات مسؤول از اتخاذ تدابیر احتیاطی ضروری، همکاری نیروهای انتظامی و نظامی یا کارمندان دولت در رفتار خشونت آمیز نسبت به بیگانگان، بی‌اعتنایی مأموران حافظ نظم عمومی نسبت به عمل خلاف قانون که شاهد آن هستند، خودداری یا سهل‌انگاری عمدی در تعقیب جرم، کوتاهی در مراقبت کافی از

متهم، امتناع از مجازات مجرم، خودداری از رسیدگی قضایی به شکایت بیگانه و عفو عمومی شتابزده و یا عفو انفرادی عجولانه مجرمان. (شارل روسو، ۱۳۸۵: ۲۱۴-۲۱۵)

تحت «حداقل استاندارد بین المللی»، دولت همچنین در رابطه با اقدامات و فعالیت های نهادهای تقنینی اش نیز ملزم به رعایت رفتارهای مشخصی می باشد. این اعمال ممکن است در قالب وضع قوانین که بر اساس حقوق بین المللی لازم و ضروری است یا خودداری از وضع قوانین مخالف حقوق بین المللی و یا لغو قوانین مخالف حقوق بین المللی باشد. (همان: ۲۰۶-۲۰۷)

همانطور که اتباع یک کشور می توان ند در مراجع قضایی به عنوان خواهان یا خوانده حضور یابند، طبق «حداقل استاندارد بین المللی»، اتباع بیگانه نیز از چنین حقی برخوردار بوده و هرگاه بر اثر تخلف از مقررات در اجرای وظیفه قضایی، حقوق بیگانگان تضییع شود به منزله استنکاف از اجرای عدالت^۱ تلقی و موجب مسؤولیت بین المللی دولت می شود.

استنکاف از عدالت زمانی محقق می شود که از دسترسی بیگانه به دادگاه ممانعت شده باشد، در پرداخت خسارت کاستی وجود داشته باشد، ضمانتهایی که لازمه اجرای عدالت هستند ارائه نشده باشد و یا این که قضاوتی ناعادلانه صورت گرفته باشد. رویه دولتها نیز حاکی از آن است که اقداماتی از قبیل اعدام تبعه بیگانه بدون محاکمه، کشتن بدون دلیل اتباع خارجی توسط مقامات محلی، توقیف، حبس و دستگیری غیرقانونی و نیز رفتار خشن یا ناعادلانه نسبت به آنها تحت گستره «حداقل استاندارد بین المللی» تلقی و از مصادیق استنکاف از عدالت محسوب می شود. (قاسمی آشوب، ۱۳۸۳: ۱۴۹-۱۵۰) به علاوه چنانچه دولت میزبان از قبول دعای و شکایتهای بیگانگان امتناع نماید، یا در سیستم قضایی اش نقص یا بی نظمی وجود داشته باشد یا در صدور حکم آشکارا بی عدالتی نماید، همه از موارد استنکاف از احقاق حق بیگانگان تلقی می گردد. (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵، ۴۷۷)

مطابق «حداقل استاندارد بین المللی» تصمیمات و اقدامات قوه مجریه دولتها نیز در برابر بیگانگان باید محدودیت های مشخصی را مورد توجه قرار دهد. اخذ تصمیم بر خلاف موازین حقوق بین المللی مانند صدور مصوبه ای که بر اساس آن حقوق بیگانه تضییع شود یا مقررات بین المللی نادیده انگاشته شود، یا رفتار تبعیض آمیز و ناشایست با بیگانگان نیز از اسباب مسؤولیت بوده و منجر به نقض «حداقل استاندارد بین المللی» می شود. (شارل روسو، ۱۳۸۵، ۳۳۱) همچنین دولت، مسؤول اعمال مأموران خود است مشروط بر آن که آن اعمال قابل انتساب به دولت باشد. رویه

قضایی موجود حاکی از آن است که دولتها حتی در مواردی که مأموران آنها پا را از اختیارات خود فراتر گذاشته یا از دستورالعمل‌ها سرپیچی کنند نیز مسؤول هستند به شرط آن که آنها دارای اختیارات ظاهری باشند یا از اختیارات و تسهیلات مربوطه سوء استفاده نموده باشند. (قاسمی شوب، ۱۳۸۳، ۱۵۱)

نقض یا ابطال قراردادها توسط دولت نیز یکی از موارد مهم عدم رعایت «حداقل استاندارد بین‌المللی» به شمار می‌رود. دولتی که خودسرانه شروط قرارداد یا امتیازنامه منعقد بین خود و بیگانه را نقض می‌کند، آشکارا مقصر بوده و طبق حقوق بین‌المللی عرفی عملی نامشروع مرتکب شده است. همچنین ابطال تبعیض آمیز یا خودسرانه قرارداد نیز به علل غیرقانونی، مسؤولیت دولت باطل کننده را موجب می‌شود. اما اگر دولتی با حسن نیت، قوانینی را به اجرا بگذارد یا محدودیت‌هایی را برای تجارت بوجود آورد که بدون تبعیض و به طور ضمنی قراردادی را باطل یا غیرقابل اجرا گرداند، نظر کلی و عمومی بر آن است که چنین امری موجب ایجاد مسؤولیت نمی‌شود. (Ian Brownlie: 530-534)

اما یکی از مهم‌ترین مباحثی که تحت «حداقل استاندارد بین‌المللی» مورد توجه قرار دارد بحث سلب مالکیت از بیگانگان به خصوص سرمایه‌گذاران خارجی و به دنبال آن مساله غرامت قابل پرداخت می‌باشد. «حجم زیادی از ادبیات حقوق بین‌المللی معاصر در زمینه حل و فصل دعاوی را همین دو مقوله تشکیل می‌دهند. از لحاظ نظری، هر دو موضوع در کتابهای حقوق بین‌المللی، ذیل مسوولیت دولت ناشی از نقض قاعده رفتار با بیگانگان مطرح و بحث می‌شود» (مجبی، ۱۳۸۶، ۱۲)

به روایت دولتهای غربی، «حداقل استاندارد بین‌المللی» حاوی دو قاعده حقوق عرفی در خصوص مصادره اموال بیگانگان یا سلب مالکیت می‌باشد. اول اینکه سلب مالکیت بایستی در جهت منافع عمومی باشد؛^۱ دوم اینکه مصادره حتی اگر در راستای منافع عامه نیز باشد بایستی همراه با پرداخت غرامت و جبران خسارت باشد. اما اصولاً اینگونه مطرح می‌شود که کشورهای در حال توسعه، نظرات غرب نسبت به قواعد عرفی حقوق بین‌المللی برای مصادره اموال خارجی را قبول ندارند یا تمایلی به قبول آن نشان نمی‌دهند و به واقع باید اذعان داشت که وضعیت پرداخت غرامت و میزان

۱. البته برخی، شرط غیر تبعیض آمیز بودن سلب مالکیت را نیز لازم دانسته‌اند که البته گاه با این پاسخ مواجه میشوند که در شرط مصادره در جهت منافع عمومی، رعایت عدم تبعیض مستتر است.

گرامت در حقوق عرفی از موضوعات پرچالش بین المللی می باشد که همواره مورد اختلاف دولتها بوده است. (مایکل آکهرست، ۱۳۷۶، ۱۱۴-۱۱۷)

به صورت کلی می توان گفت «میزان گرامت در ازاء سلب مالکیت . . . از مباحثی است که بین کشورهای سرمایه فرست و کشورهای سرمایه پذیر مورد اختلاف و بحث بوده است. کشورهای سرمایه فرست سخن از «گرامت کامل» که مشتمل بر ارزش مال به اضافه منافع از دست رفته آن می باشد، میگویند و بر این باورند که قاعده حقوق بین الملل در مورد گرامت، همانا «گرامت کامل است که باید فوری (از نظر تعلق بهره) و موثر (از نظر ارزش پرداخت) پرداخت شود. اما کشورهای سرمایه پذیر گاه از اساس منکر پرداخت گرامت میباشند (مانند پاره ای از کشورهای آمریکای لاتین) و گاه سخن از گرامت مناسب یا گرامت جزئی میگویند که به هر صورت کمتر از گرامت کامل است.» (مجیبی، ۱۳۸۶، ۱۳)

لذا در ارتباط با وضعیت جبران خسارت در برابر سلب مالکیت اموال بیگانه و سرمایه گذار خارجی تحت «حداقل استاندارد بین المللی» با توجه به وضعیت حقوق بین المللی و تحولات رویه بین المللی، به صورت کلی می توان گفت که قاعده ای تام و کامل در حقوق بین المللی وجود ندارد، چرا که گرامت قابل پرداخت در هر مورد باید بر حسب اوضاع و احوال و واقعیات هر پرونده خاص تعیین گردد و در هر حال تابع نوع سلب مالکیت است. (همان: ۱۳-۱۴)

لذا در انتهای این گفتار باید بیان داشت که بعد از ارائه تعریف و بررسی تئوریک «حداقل استاندارد بین المللی» و احصاء مهمترین مصادیق این استاندارد، به تصویری بسیار کلی و در بسیاری موارد مبهم از این استاندارد رسیدیم. اما برای بررسی جامع تر این استاندارد حقوق بین المللی عرفی شایسته است تا وضعیت حقوق رویه ای را نیز نسبت به این استاندارد مورد توجه قرار دهیم.

گفتار دوم: «حداقل استاندارد بین المللی» در رویه قضایی بین المللی

در این گفتار وضعیت «حداقل استاندارد بین المللی» را در معروف ترین آراء قضایی که این استاندارد را مورد توجه قرار داده، بررسی میکنیم تا ببینیم با توجه به حقوق رویه ای می توان در راستای شفافیت هر چه بیشتر این استاندارد گام برداشت.

بند یک: پرونده نیبر^۱

اولین موردی که به عنوان رویه قضایی مربوط به «حداقل استاندارد بین‌المللی» می‌توان ذکر کرد، رای بسیار معروف نیبر صادره در سال ۱۹۲۶ می‌باشد. موضوع اصلی این پرونده راجع به تکلیف دولت میزبان در تعقیب و پیگرد قضایی مناسب حادثه مرگ مبهم یک تبعه آمریکایی در کشور مکزیک بوده است. با وقوع این قتل، دولت آمریکا از طرف همسر این آمریکایی، شکایتی را مبنی بر جبران خسارات ناشی از قصور دولت مکزیک در انجام تعهداتش در تعقیب این جرم و مجرمین، نزد «کمیسیون شکایت‌های مکزیک-آمریکا» مطرح کرد. کمیسیون مذکور با صدور رای، ضمن رسیدگی به موضوع، عبارت بسیار معروف ذیل را در رابطه با شرایطی که به صورت کلی تحت آن، دولت میزبان به علت نقض «حداقل استاندارد بین‌المللی»، مسوول قلمداد می‌شود را اینگونه بیان داشت:

رفتار با بیگانگان برای اینکه یک تخلف بین‌المللی تلقی شود، باید عملی ظالمانه، [و] همراه با سوء نیت، [با] قصور عامدانه در انجام وظیفه یا عدم کافی بودن اقدامات دولت در حدی پایین‌تر از سطح استانداردهای بین‌المللی باشد که هر فرد متعارف و بی‌طرفی به راحتی کافی نبودن آن [اقدامات] را احراز نماید.^۲ (USA (LF NEER) v United Mexican States: 555) این بخش از رای نیبر هر چند با توجه بر امنیت جانی و قضایی بیگانگان صادر شده است اما به واقع معیارهای کلی نقض «حداقل استاندارد بین‌المللی» را بیان کرده است که می‌تواند به عنوان یک قاعده در مورد تمامی بخشهای تحت شمول این استاندارد مورد استفاده قرار گیرد. اما می‌بینیم که همین تعریف هم چندان در راستای شفافیت حداقل استاندارد بین‌المللی حرکت نکرده است چرا که اصطلاحاتی چون «ظالمانه»، «سوء نیت»، «فرد متعارف» و... خود از اصطلاحات کلی و مبهم و از لحاظ حقوقی محل چالش هستند.

این رای در واقع ۴ شرط را برای نقض حداقل استاندارد بین‌المللی تعیین مینماید:

- ۱- قصور عامدانه در انجام وظایف یا عدم کافی بودن اقدامات دولت در حمایت از بیگانگان
- ۲- ظالمانه بودن یا ناعادلانه بودن عمل دولت

1. Neer

2. The treatment of an alien, in order to constitute an international delinquency, should amount to an outrage, to bad faith, to willful neglect of duty, or to an insufficiency of governmental action so far short of international standards that every reasonable and impartial man would readily recognize its insufficiency.

۳- وجود سوء نیت در عملکرد دولت میزبان

۴- احراز ناکافی بودن اقدامات دولت توسط هر فرد بی طرف

اما می توان مدعی بود که در حقیقت این ۴ مولفه بسیار مبهم برای نقض «حداقل استانداردها بین المللی» و این آستانه بسیار سطح بالای تعیین شده برای نقض «حداقل استاندارد بین المللی» در این رای، جهت احراز مسوولیت دولت میزبان، با حمایت های لازم برای سرمایه گذار خارجی هم خوانی نداشته و قطعاً انتظارات سرمایه گذار خارجی را برآورده نمی کند. چرا که در بسیاری موارد ممکن است رفتار نامطلوب دولت میزبان برای احراز مسوولیت دولت به آستانه تعیین شده در این رای نرسد اما از سوی دیگر به هیچ وجه انتظارات مشروع سرمایه گذار خارجی نیز تامین نگردد.

بند دو: پرونده روبرتز^۱

رای موسوم به رای روبرتز هم مانند رای نیبر راجع به بازداشت یک شهروند آمریکایی در مکزیک بود که حدود ۱۹ ماه در یک سلول کوچک با سه مرد دیگر در شرایط بسیار بد بهداشتی و غذایی در بازداشت به سر برده بود. «کمسیون شکایت های مکزیک-آمریکا» در این باره اشعار می دارد «حداقل استاندارد بین المللی» به منزله رفتار برابر بین بیگانگان و اتباع نمی باشد بلکه این استاندارد به معنای رفتار با بیگانگان «طبق استانداردهای متعارف متمدنانه» می باشد. (USA

((Harry Roberts) v. United Mexican States: 77-81

در حقیقت این رای وقتی اشعار می دارد که این استاندارد به معنای رفتار با بیگانگان «طبق استانداردهای متعارف متمدنانه» می باشد، در واقع چیزی جزء معنای مبهمی که در نظرات علمای حقوق بین المللی در رابطه با این استاندارد وجود دارد ارائه نداده است و تنها می توان گفت بر ارجحیت این استاندارد نسبت به استاندارد رفتار ملی که در برابر این استاندارد همیشه مطرح بوده است ناظر است.^۲ بنابراین باید گفت که حتی وقتی این استاندارد در اختلافات خاص و به صورت موردی نیز مطرح می گردد، مراجع رسیدگی نیز چندان نمی توانند نسبت به رفع ابهام از این استاندارد عرفی موفق باشند.

1. Roberts

۲. نحوه تقابل حداقل استاندارد بین المللی با استاندارد رفتار ملی در فضای حقوق بین المللی را به تفصیل در مبحث سوم مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بند سه: پرونده هاپکینز^۱

رای دیگر، رای مربوط به پرونده هاپکینز است که آنهم توسط «کمیسیون شکایت‌های مکزیکی آمریکا» مورد رسیدگی قرار گرفت. دیوان در این رای ضمن تأکید بر لزوم اعمال تمایز و تفاوت در نحوه رفتار بین بیگانگان و اتباع اشعار می‌دارد:

بسیاری مواقع پیش می‌آید که قواعد حقوق بین‌المللی که بر یک موضوع بحث‌انگیزی که جنبه بین‌المللی پیدا کرده اعمال میشوند، مقرر دارند که دولتی ملزم باشد تا طبق قوانین داخلی خود رفتار مساعدتر و بهتری را با بیگانگان، در مقایسه با اتباع خود داشته باشد... شهروندان یک کشور ممکن است از حقوق بسیاری برخوردار باشند که از بیگانگان دریغ گردد، و همین طور بالعکس، بیگانگان ممکن است تحت حقوق بین‌المللی، از حقوق و امتیازاتی برخوردار باشند که دولتها این حقوق و مزایا را به شهروندانشان اعطاء نکنند. (USA (George W Hopkins) v. United Mexican States: 41-47

همانطور که ملاحظه می‌شود این رای هم مانند رای قبلی تنها بر ارجحیت «حداقل استاندارد بین‌المللی» بر رفتار ملی با بیگانگان تأکید دارد و هیچ‌گونه کمکی به شفاف‌تر شدن این استاندارد نمی‌کند و برای خواننده مشخص نمی‌کند که تحت این استاندارد چه حمایت‌هایی از بیگانگان قابل تصور است.

بند چهار: پرونده آمباتیوس^۲

رای دیگری که به نوعی به نحوه رفتار با بیگانگان در حقوق بین‌المللی می‌پردازد رای معروف آمباتیوس است. مفهوم «حداقل استاندارد بین‌المللی» در مورد آیین دادرسی کشور میزبان در این رای با عبارات دقیق و مفصلی مورد تصریح قرار گرفته است. رای مذکور در این ارتباط بیان می‌دارد:

بیگانه جهت دفاع و محافظت از حقوق خود باید از آزادی کامل جهت مراجعه به دادگاهها برخوردار باشد، اعم از اینکه در مقام خواهان بوده یا در مقام خواننده باشد، جهت بررسی قضایی هر عملی که به وسیله قانون مقرر شده و ارتکاب یافته باشد [از آزادی کامل برخوردار باشد]، جهت دفاع از خود، حق تقدیم لایحه را دارا باشد، حق استرداد دعوا یا طرح دعوی متقابل را داشته باشد،

1. Hopkins
2. Ambatielos

حق انتخاب و کیل داشته باشد، حق اقامه دلیل، اعم از کتبی، شفاهی یا هر نوع دیگر را داشته باشد، حق گرفتن کفیل و ضامن داشته باشد، حق تجدید نظر خواهی داشته باشد و به صورت خلاصه برای اجرای عدالتی که از برابری بین اتباع و بیگانه نشأت میگیرد، حق بهره مندی کامل از دادگاهها و تمامی شیوه های جبران خسارت و تضامین مقرر قانونی را دارا باشد. (Ambatielos Claim: 111)

همانطور که در متن رای ملاحظه می کنیم با اینکه دیوان مربوطه سعی نموده که مصادیقی جامع از حقوق بیگانگان راجع به اجرای عدالت و به صورت خلاصه حقوق قضایی آنها ارائه دهد (که البته تا حدود بسیار زیادی هم در این امر موفق بوده است) اما باز هم کمک چندانی به رفع ابهام و رفع کلیت استاندارد «حداقل استاندارد بین المللی» نمی کند، چرا که اولاً مصادیق بیان شده منحصرأ به حقوق بیگانه در مراحل دادرسی و اجرای عدالت قضایی نسبت به بیگانگان میپردازد و انبوهی از موضوعات دیگر که تحت این استاندارد وجود دارد را مورد توجه قرار نداده، ثانیاً با دقت بر نحوه نگارش رای دیوان ملاحظه می شود که حتی مصادیق بیان شده در مورد حقوق قضایی بیگانه، جنبه تمثیلی داشته و قطعاً امکان تعدیل در آنها وجود دارد.

با ملاحظه چهار رای فوق ملاحظه می شود که «حداقل استاندارد بین المللی» به صورت کلاسیک و سنتی بیشتر در مواردی چون حق حیات، حق امنیت و اجرای عدالت در رابطه با بیگانگان طی یک رسیدگی قضایی، یا نحوه رفتار با بازداشت شدگان بیگانه و بررسی حقوق آنها در جریان بازداشت و تحقیقات مقدماتی یا محافظت فیزیکی از بیگانه مورد توجه بوده است. هر چند در مواردی ادعا می شود که طی تحولات ایجاد شده در حقوق بین المللی، در موارد کاربرد «حداقل استاندارد بین المللی» در آراء بین المللی نیز تحولاتی ایجاد شده است. در ادامه مباحث این فصل، وضعیت این ادعا و تحول این استاندارد را مشاهده خواهیم نمود.

بند پنجم: پرونده السی^۱

موضوع اصلی در پرونده السی منافع و حقوق مالی یک سرمایه گذار خارجی بود که این حقوق در کشور میزبان لطمه خورده بود. این پرونده که دعوی آمریکا علیه ایتالیا بوده، در یکی از شعب دیوان بین المللی دادگستری مورد بررسی و صدور حکم قرار گرفت. در این پرونده بین طرفین اختلاف، معاهده ای لازم الاجراء وجود داشت که در آن، رفتار «خودسرانه» توسط طرفین با اتباع

1. ELSI

و سرمایه‌گذاران کشور دیگر طرف معاهده منع شده بود. ریشه اختلاف نیز راجع به توقیف موقت یک کارخانه صنعتی توسط شهرداری پالرمو بود. این کارخانه متعلق به یک شرکت ایتالیایی بود که صاحبان آن، سهامداران آمریکایی بودند. شعبه دیوان بین‌المللی دادگستری در بررسی این پرونده در راستای نحوه رفتار دولتها با بیگانگان و تفسیر ممنوعیت رفتار «خودسرانه» دولت با اتباع دولت دیگر اشعار می‌دارد:

رفتار خودسرانه و غیر منصفانه لزوماً امری مخالف یک قانون خاص یا امری مخالف حکومت قانون نیست... بلکه عدم رعایت عامدانه تشریفات قانونی، یک عمل ناگهانی و غیر عادی تکان دهنده که در روند عادی و مناسب اجرای قانون صورت گیرد نیز یک رفتار غیر منصفانه محسوب می‌شود. (Elettronica Sicula S.P.A. (ELSI): para 128)

با دقت بر عبارت فوق متوجه می‌شویم که حتی این رای هم که موضوع آن مشخصاً سرمایه‌گذاری خارجی و حمایت از حقوق مالی بیگانه است نسبت به ارائه مبناء و معیاری کلی اقدام نموده است و مصادیق چندان شفاف و قطعی در زمینه شناسایی دقیق تر چگونگی رفتار دولتها با بیگانگان و «حداقل استاندارد بین‌المللی» ارائه نمی‌دهد.

اما نکته مهم در رابطه با این رای این است که در آن، آستانه نقض «حداقل استاندارد بین‌المللی» نسبت به رای نیپو بسیار پایین تر و متعادلتر بوده که این نشان دهنده این است که میزان حمایت‌های مندرج در حقوق بین‌المللی عرفی برای بیگانگان نسبت به گذشته بیشتر شده است و کشورها تحت حقوق بین‌المللی در برابر بیگانگان تعهدات و الزامات بیشتر و قوی تری را پذیرفته‌اند. مطمئناً ماهیت اختلاف موضوع این رای که حمایت از سرمایه‌گذار خارجی بوده نیز چندان در صدور چنین آستانه متعادل تر بی‌تاثیر نبوده، چرا که اصولاً ماهیت سرمایه‌گذاری خارجی به شکلی است که نیازمند حمایت‌های قوی تر و صریح تر می‌باشد که چندان با قواعد کلی و قابل تفسیر، انطباق و سازگاری ندارد. با تمام تفصیلات نمی‌توان کلیت و ابهامی هم که در این رای در رابطه با رفتار دولتها با بیگانگان وجود دارد نادیده گرفت.

گفتار سوم: «حداقل استاندارد بین‌المللی»، مجموعه‌ای از قواعد حقوق بین‌المللی عرفی

با بررسی‌های که در دو گفتار پیشین انجام شد به این نتیجه‌گیری میرسیم که «حداقل استاندارد بین‌المللی» مجموعه‌ای از قواعد مختلف حقوق بین‌المللی می‌باشد که بسته به هر مورد نسبت به بیگانگان و نحوه رفتار دولت میزبان با ایشان، کاربرد دارد. همچنین نه تنها طی این بررسی مشخص

شد که «حداقل استاندارد بین المللی» یک استاندارد کلی و در عین حال مبهم است که نمی توان به دقت و به صورت مشخص بیان کرد که چه قواعدی تحت شمول آن قرار میگیرد، بلکه مشاهده نمودیم که حتی در مورد محتوای هر یک از قواعد و اصول مسلم مندرج در این استاندارد هم، مثل جریان خسارت سرمایه گذار خارجی به علت مصادره اموال، توافق و اجماع کامل وجود ندارد.

در واقع برخی از قواعد «حداقل استاندارد بین المللی» در سطحی گسترده تر از سایر قواعد آن، مورد پذیرش همگانی هستند. مثلاً کمتر کشوری منکر آن است که در موارد قصور دولت میزبان در قتل، زندانی شدن یا سوء رفتار جسمی یا غارت و تخریب اموال بیگانگان، مسوولیت بین المللی دولت مطرح می گردد. از سوی دیگر این توافق وجود دارد که افراط در اقدامات مربوط به ایجاد نظم و اعمال قانون نیز می توان د منجر به نقض «حداقل استاندارد بین المللی» شود، مثل مجازات بیگانه بدون محاکمه منصفانه، بازداشت طولانی مدت قبل از محاکمه. اما در بسیاری از مصادیق «حداقل استاندارد بین المللی» بحث و عدم توافق وجود دارد. از جمله این موارد حقوق دولت میزبان به اخراج بیگانگان است (مایکل آکهرست، ۱۳۷۶، ۱۱۱-۱۱۳) یا محدوده تعهدات دولت میزبان در حمایت از سرمایه گذار و سرمایه گذاری خارجی.

بنابراین باید در یک نگاه کلی بیان داشت که «حداقل استاندارد بین المللی»، استناداری وابسته و غیر مستقل است که بر قواعد محرز و مشخص موجود در حقوق بین المللی بنا گزارد شده است. این استاندارد، استناداری است که اصالتاً هیچ قاعده و الزام مشخصی از آن به دست نیامده و بالذاته دارای هیچ گونه آثار ماهوی نمی باشد. تنها می توان گفت که این قاعده حقوق بین المللی عرفی، به صورت ضمنی، برتری حقوق بین المللی بر حقوق ملی دولتها را در تعیین استاندارد حداقل رفتار لازم با بیگانگان تایید کرده و به رسمیت می شناسد. (Falsafi, 2007, 9)

به زبان دیگر آثار ماهوی این استاندارد در گستره قواعد دیگر حقوق بین المللی خلاصه می شود که با توجه به آن قواعد، آستانه حداقل در آنها تعیین خواهد شد. از باب نمونه طرح بحث سلب مالکیت در ساختار «حداقل استاندارد بین المللی» باعث می شود تا آن بخش از قواعد محرز حقوق بین المللی در رابطه با سلب مالکیت، به عنوان مبنایی برای تعیین حداقل استانداردها در آن حوزه تعیین گردد.

به تشبیه حقوقدانی، استاندارد «حداقل استاندارد بین المللی» همواره از این توهم و اشتباه رنج برده است که خود فی نفسه دارای قواعد ماهوی است که نقض آن قواعد منجر به مسوولیت بین المللی

دولت میزبان می‌گردد، در حالیکه این تصویری غلط و اشتباه است، چرا که «حداقل استاندارد بین‌المللی» در واقع مجموعه‌ای از استانداردهای غیر مشخص و نه چندان دقیق رفتاری است که نقض آنها موجب ایجاد مسوولیت دولت می‌گردد. (Ibid) استاندارد غیر مستقل و وابسته، که با اتکاء به حقوق بین‌المللی، شامل حداقل‌ها است. پروفیسور برانلی در همین راستا ابراز می‌دارند که «حداقل استاندارد بین‌المللی یک استاندارد واحد محسوب نمی‌گردد، بلکه استاندارد است که از ترکیب استانداردهای مختلف که مختص به شرایط مختلف می‌باشد ایجاد شده است.» (I. Brownlie: 506) ایشان استنکاف از اجرای عدالت و سلب مالکیت را از بارزترین نمونه‌های مصادیق این استاندارد می‌دانند.

لذا در انتهای این گفتار می‌توان نتیجه‌گیری کرد قدر متیقن و مورد اجماع «حداقل استاندارد بین‌المللی» که در عرفی بودن آن شبهه‌ای وجود ندارد، این است که دولتها نمی‌توانند برای توجیه و فرار از مسوولیتی که به علت ورود خسارت و آسیب به بیگانگان وارد مینمایند به برابری بین اتباع و بیگانگان متوسل شوند. (Ibid: 503) در همین راستا دانشمند دیگری ابراز می‌دارد که «این استاندارد چیزی جز مجموعه‌ای به هم پیوسته از قواعد نمی‌باشد که تنها از یک هنجار خاص حقوق بین‌المللی نشأت می‌گیرند و آن هم این است که چگونگی رفتار با بیگانگان، طبق حقوق ملل نظم گرفته و قاعده مند می‌گردد» (A Roth, 1949)

حال با تمام این تفصیلات باید دید که آیا چنین ابهام و عدم شفافیتی در «حداقل استاندارد بین‌المللی» واقعاً با طبیعت حقوق بین‌المللی سرمایه‌گذاری و تضمین‌های لازم برای سرمایه‌گذاران بین‌المللی هم‌خوانی داشته و آیا نیازهای آنها را بر طرف می‌نماید.

مبحث سوم: وضعیت «حداقل استاندارد بین‌المللی» در حقوق بین‌المللی عرفی

با توجه به اینکه مشاهده شد که «حداقل استاندارد بین‌المللی» یک استاندارد رفتاری کلی و مبهم در حقوق بین‌المللی است که از مجموعه قواعد مختلف و متعدد شاخه‌های متفاوت حقوق بین‌المللی عمومی تشکیل یافته است که در محدوده و گستره بسیاری از آن قواعد بحث و چالش هم وجود دارد، شایسته است تا در این مبحث در مورد وضعیت و جایگاه قاعده «حداقل استاندارد بین‌المللی»، به عنوان یک قاعده واحد در حقوق بین‌المللی بررسی و دقت نظری داشته باشیم. چرا که با یک بررسی تاریخی اجمالی در حقوق بین‌المللی متوجه میشویم که این استاندارد همواره با

چالشی قوی و همیشگی با استاندارد ملی تحت عنوان استاندارد رفتار ملی^۱ مواجه بوده است که این چالش همواره موضوع کشمکش کشورهای فرستنده سرمایه و پذیرنده سرمایه بوده است. لذا ضمن بررسی تقابل تاریخی استاندارد رفتار ملی با «حداقل استاندارد بین المللی»، به دیدگاهی که امروزه در سطح بین المللی نسبت به «حداقل استاندارد بین المللی» وجود دارد پرداخته تا نتیجه گیری نماییم که آیا «حداقل استاندارد بین المللی» می تواند به عنوان استاندارد مناسب جهت حمایت از سرمایه گذار و سرمایه گذاری خارجی محسوب گردد و به واقع این ظرفیت را دارد که به منزله جایگزینی مناسب برای حمایت ها و تضمین های مندرج در معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری تلقی گردد یا خیر.

گفتار اول: رفتار ملی

این واقعیتی تاریخی است که «حداقل استاندارد بین المللی» همواره با استاندارد رفتار ملی در چالش و تقابل بوده است. (Falsafi, 2007, 4) لذا در ابتداء لازم است که آشنایی کلی با استاندارد رفتار ملی داشته باشیم.^۲ این استاندارد بیان می دارد که بیگانگان نباید نسبت به اتباع کشور میزبان از رفتار و موقعیت مطلوبتری برخوردار باشند. مبنای این استاندارد، از دکتترین تساوی و برابری بین اتباع و بیگانگان ناشی می شود، لذا در این دیدگاه، وقتی کشوری رفتاری مساوی و مشابه اتباع خود با بیگانگان دارد، تعهدات بین المللی خود در برابر بیگانگان را به بهترین وجهی انجام داده است. (A Roth, 1949, 62) طرفداران این دکتترین بیان میدارند که این استاندارد از مبنایی منطقی برخوردار است چرا که با اعمال آن، حقوق و تعهدات بیگانگان و اتباع، در یک محدوده سرزمینی با هم برابر و یکسان شده و در واقع اصل برابری افراد در قلمروی یک حاکمیت

1. National Treatment (NT)

۲. شایسته است که به این نکته بسیار مهم توجه داشته باشیم که در حقوق بین المللی، مفهوم رفتار ملی دچار تحول شده است و مفهومی که از رفتار ملی در این مبحث ارائه می شود متفاوت از مفهومی نوینی است که از استاندارد رفتار ملی به عنوان یکی از استانداردهای رفتاری مندرج در معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری ارائه می گردد. مفهوم نوین استاندارد رفتار ملی که در معاهدات راجع به حمایت از سرمایه گذاری مشاهده می گردد، استاندارد ملی است که طی آن دولت میزبان سرمایه باید، برابری بین سرمایه گذاران تبعه و سرمایه گذاران خارجی را رعایت نموده و در صورت اتخاذ رفتار مساعدتر و مطلوبتری نسبت به سرمایه گذاران متبوع خود، آن موارد را به سرمایه گذاران خارجی که از استاندارد «رفتار ملی» بهره مند هستند نیز تسری دهد.

لحاظ می‌شود که این امر همان اعمال عدالت است. (I. Brownlie: 501-502) همچنین اعمال استاندارد رفتار ملی باعث می‌شود که بیگانگان و اموالشان تحت قوانین و صلاحیت ملی دولت میزبان قرار بگیرند.

از آنجا که این استاندارد رفتاری بعدها توسط حقوقدان آرژانتینی، کارلوس کالوو^۱ مورد تایید و گسترش قرار گرفت و در اثر همین امر چالش‌های بسیاری در گستره حقوق بین‌المللی ایجاد شد که کماکان هم ادامه دارد، لذا از این استاندارد به «دکترین کالوو» هم یاد می‌شود.

این دکترین بر این باور است که دولتها هیچ وظیفه‌ای به رفتار مساعدتر با بیگانگان نداشته و بیگانگان حاضر در قلمرو سرزمین بیگانه در هر حالتی موضوع دادگاههای متبوع کشور میزبان می‌باشند و حمایت دیپلماتیک تاسیسی غیر قابل اجراست. (M. Sornarajah: 38) لذا در صورت ایجاد شرایطی در کشور میزبان که منجر به ورود ضرر و خسارتی به بیگانه گردد، دولت متبوع بیگانه نمی‌تواند متوسل به نهاد حمایت دیپلماتیک شود. (A Roth, 1949, : 64)

این نظریه به منزله تهاجمی جدی علیه موضوع حمایت از بیگانگان در دیگر کشورها بود. این دیدگاه کالوو شرایط را برای بروز هر نوع واکنش غیر منتظره‌ای علیه بیگانگان از سوی قانون داخلی کشورها فراهم کرد، به عبارت بهتر طبق این نظریه، ضمن اینکه قانون داخلی می‌تواند تضمین‌های قوی‌تری را برای حمایت از اموال بیگانگان ایجاد کند، اما در عین حال می‌تواند هر نوع حمایتی را نیز به صورت کامل از بین ببرد. (R Dolzer & C Schreuer: 12)

همچنین دکترین کالوو این نظریه را بیان می‌داشت که بیگانگان برای احقاق خود باید منحصرأ به دادگاههای ملی کشور میزبان مراجعه کرده و حق ندارند که در این رابطه به نهاد حمایت دیپلماتیک بوسیله دولت متبوعشان متوسل شده یا در برابر دیوانهای بین‌المللی مبادرت به طرح دعوا نمایند. البته اگر به سابقه تاریخی سیاست مبتنی بر زور و تهدید کشورهای صادرکننده سرمایه و دیگر رفتار آنها در همین زمینه توجه داشته باشیم که آنها از طریق آن سیاست، نظرات خود در حقوق بین‌المللی را به دولتهای خارجی تحمیل می‌کردند، قطعاً فهم تئوری کالوو بسیار راحت‌تر می‌شود. (Ibid)

با هر چه بیشتر طرفدار پیدا کردن دکترین کالوو در کشورهای جهان سوم و در حال توسعه، این کشورها به هنگام انعقاد قرارداد با سرمایه‌گذاران خارجی، با استناد به این دکترین شرطی را در قرارداد درج میکردند و طی آن حق سرمایه‌گذاران خارجی در استفاده از حق حمایت دیپلماتیک

1. Carlos Calvo

دولت متبوعشان را سلب می نمودند (که در برخی از نوشته های حقوقی از این شرط تحت عنوان شرط «انصراف از حمایت دیپلماتیک» یاد شده است). این شرط تصریح میکند که تمامی اختلافات طرفین باید منحصرأ از طریق توسل به قانون داخلی دولت میزبان حل و فصل گردد. (A Roth, 1949, 87)

بدین ترتیب با بررسی استاندارد رفتار ملی مشخص می شود که در مقابل «حداقل استاندارد بین المللی»، استاندارد قرار دارد که اساساً با مبانی «حداقل استاندارد بین المللی» در تضاد بوده و طرفداران بسیاری چه در کشورهای آمریکای لاتین و چه در کشورهای در حال توسعه آسیایی و آفریقایی داشته است.

گفتار دوم: چالش های تاریخی «حداقل استاندارد بین المللی»

ایجاد و شکل گیری رفتار ملی به واقع به خاطر سوء استفاده هایی بود که دولتهای قدرتمند در راستای اعمال «حداقل استاندارد بین المللی» از نهاد حمایت دیپلماتیک انجام داده بودند. در واقع حمایت دیپلماتیک در اکثر موارد تبدیل به وسیله ای شده بود برای رسیدن به اهداف حکومت زور در روابط بین المللی. همین امر موجب شده بود که اکثر دولتهای در حال توسعه و تازه استقلال یافته جهت دفاع و مقابله با چنین سوء استفاده هایی به استاندارد رفتار ملی متوسل شوند. (Samuel K.B. Asante: 588-590)

اما با پذیرش کنواسیون دراگو-پورتر^۱ در سال ۱۹۰۷، با موضوع جلوگیری از توسل به زور جهت وصول دین، به نظر دکتربین کالوو تا حدودی جایگاه و اهمیت خود در حمایت از منافع کشورهای میزبان را از دست داد. (R Dolzer & C Schreuer: 12) در همین راستا در سطح بین المللی نیز، دکتربین کالوو به حاشیه رفت و دیدگاه غالب این شد که دولتها برای حمایت از خارجیان، فرای قانون ملی خود، متعهد به رعایت قواعد حقوق بین المللی نیز هستند.

اما دیری نیاید که رواج «حداقل استاندارد بین المللی» مجدداً با هجوم استاندارد رفتار ملی مواجه شد و مفهوم متحولانه و انقلابی که توسط کالوو ارائه شده بود بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه عملاً به صورت بسیار افراطی مجدداً احیا شد. به این صورت که اتحاد جماهیر شوروی سابق شرکتهای متعلق به بیگانگان را بدون پرداخت هرگونه غرامتی مصادره نمود و تلاش داشت تا در توجیه این اقدامات، به فقدان استاندارد ملی برای تسری آن به بیگانگان یا فقدان قواعد حمایتی لازم نسبت به

1. Drago- Porter

اموال بیگانگان در قوانین خود استناد نماید. یکی از اختلافاتی که متعاقب این اقدامات شوروی سابق ایجاد شد به رای داوری لِنَا گلد فیلدز^۱ در سال ۱۹۳۰ منجر شد که طی این رای، دیوان رسیدگی کننده، بر مبنای مفهوم دارا شدن بلاجهت، اتحاد جماهیر شوروی سابق را ملزم به پرداخت غرامت به نفع خواهان پرونده که تبعه خارجی بود نمود. (Ibid)

همچنین در اقدامات بعدی، با ملی سازی هایی وسیعی که مکزیک در سال ۱۹۳۸ نسبت به منافع آمریکاییان در مکزیک صورت داد، تهاجمی دیگر بر «حداقل استاندارد بین‌المللی» در زمینه حمایت از اموال خارجیان وارد شد. این اختلاف منجر به واکنش دیپلماتیک شدیدی شد که طی آن وزیر امور خارجه وقت آمریکا، کوردل هال^۲، طی نامه بسیار معروفی به همتای مکزیکی خود ضمن اذعان بر اینکه قواعد حقوق بین‌المللی اجازه مصادره اموال بیگانه را می دهد، در عین حال به الزام حقوق بین‌المللی به پرداخت «غرامت سریع، کافی و موثر» نیز اشاره می کند. (A Roth, 1949, 87) جهت گیری مکزیک در این اقدامات نشان دهنده اعتقاد راسخ آن کشور به دکترین کالوو بود که در واقع از اختلافات شدیدی بین کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه که در دهه های بعد از استعمار ایجاد شده بود حکایت داشت.

تقابل و چالش بین «حداقل استاندار بین‌المللی» و «استاندارد رفتار ملی» خصوصاً در مورد حمایت های مالی دولت میزبان در برابر بیگانگان، در کنفرانس ها، کنوانسیون ها، طرح ها و پیش نویس های اسناد بین‌المللی نیز قابل مشاهده است. (Ibid: 37) حتی بعد از جنگ جهانی دوم نیز حمایت ها از استاندارد رفتار ملی ادامه یافت و همین چالش و تقابل بین عرفی بودن این دو استاندارد باعث شد تا کمیسیون حقوق بین‌المللی در تدوین طرح مسوولیت دولتها به علت ورود خسارت بر بیگانگان و اموالشان ناکام مانده و در نتیجه مجبور گردد تا ضمن یک تغییر رویکرد، به جای نگارش و تدوین قواعد مربوط به تعهدات اولیه دولتها در حقوق بین‌المللی نسبت به تهیه «قواعد ثانویه» مسوولیت اقدام کند. (Falsafi, 2007, : 6)

اما نقطه اوج این چالش را می توان در تقابل دولتهای جهان سوم و دولتهای قدرتمند صادر کننده سرمایه خصوصاً در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مجمع عمومی ملل متحد مشاهده نمود. این تقابل ها که اغلب ریشه در دیدگاه های ایدئولوژیک داشت با اصرار بر تفسیری انعطاف ناپذیر از مفهوم

1. Lena Goldfields Arbitration
2. Cordel Hull

حاکمیت («حاکمیت دایمی بر منابع طبیعی») با آمال استقلال و عدم وابستگی اقتصادی کشورهای در حال توسعه پیوندی شدید داشت.

در حقیقت دولتهای در حال توسعه، عرصه و آوردگاه جدیدی را برای مبارزه با دولتهای پیشرفته صنعتی انتخاب نمودند که همانا مجمع عمومی ملل متحد بود. عرصه ای که دولتهای در حال توسعه در آن رای اکثریت را به دست آورده و کماکان نیز این رای اکثریت را دارا میباشند.

اولین تقابل جدی این دو دسته از دولتها در مجمع عمومی، به سال ۱۹۶۲ بر می گردد که منجر به صدور قطعنامه ۱۸۰۳ شد.^۲ اما این برخوردها و چالش ها ادامه یافت^۳ که اوج آن بار دیگر در سال ۱۹۷۴ در مجمع عمومی طی قطعنامه ۳۲۸۱ مجدداً نمایان شد.^۴ اعتماد حاصله از موفقیت کشورهای تولید کننده نفت در بایکوت کردن کشورهای غربی و افزایش شدید بهای نفت، به همراه فضای غالب موجود در آمریکای لاتین مبنی بر عدم وابستگی اقتصادی، موجب به تصویب رسیدن چندین قطعنامه در مجمع عمومی شد که مجموعاً از آنها تحت عنوان «نظم اقتصادی بین المللی نوین» یاد می کنند که یکی از مهم ترین آثار آنها، لغو آشکار قواعد حقوق بین المللی حاکم بر مصادره اموال خارجی و جایگزین نمودن آن با قواعد ملی بود که توسط مقامات صالحه داخلی وضع می شد.

به واقع باید گفت که نقطه مشترک تمام این قطعنامه ها تاکید بر استاندارد رفتار ملی به عنوان مبنای رفتاری با بیگانگان است. بسیاری از دانشمندان این فعالیت ها و اقدامات را تلاشی برای مقابله با ادعای عرفی بودن «حداقل استاندارد بین المللی» یا تغییر قسمتی از حقوق بین المللی (حداقل در بخش نحوه رفتار با اموال بیگانگان) تلقی کرده اند. (Ibid)

1 Permanent Sovereignty over Natural Resources

2 General Assembly (GA), Res 1803, 14 Dec 1962, (Permanent Sovereignty over Natural Resources), available at: www.un.org.

۳. در راستای همین چالش ها میتوان به این قطعنامه ها نیز اشاره داشت:

General Assembly (GA), Res 3171, 17 Dec 1973, (Permanent Sovereignty over Natural Resources), available at: www.un.org.

General Assembly (GA), Res 3201, 1 May 1974, (Declaration on the Establishment of a New International Economic Order), available at: www.un.org.

4 General Assembly (GA), Res 3281, 12 Dec 1974, (Charter of Economic Rights and Duties of States), available at: www.un.org.

5New International Economic Order

از نظر منتقدان «حداقل استاندارد بین‌المللی»، اعمال این استاندارد بر خلاف عقیده طرفداران آن می‌تواند منجر به نتایج ناعادلانه‌ای گردد زیرا از آنجا که در صورت نقض قواعد موجود در این استاندارد توسط دولت میزبان، این دولت متبوع فرد بیگانه است که تصمیم می‌گیرد که اقدام به حمایت دیپلماتیک از او نماید یا خیر، لذا هیچ تضمینی وجود ندارد که سرمایه‌گذار خارجی، که قربانی اصلی عمل ارتكابی دولت میزبان است به حقوق خود برسد و این تنها دولت متبوع اوست که ممکن است از این وضعیت بهره‌مند شود. در نتیجه این استاندارد نیز نمی‌تواند آنگونه که مدعی هستند از حقوق سرمایه‌گذاران خارجی حمایت کند و تنها ابزاری است در دست دول قدرتمند جهت اعمال فشار بر دولتهای در حال توسعه.

اما این چالش‌های عظیم که خصوصاً در مجمع عمومی ملل متحد ایجاد شد برای بسیاری این سوال را ایجاد کرد که آیا اصلاً در حقوق بین‌المللی عرفی یک استاندارد کلی رفتاری در رابطه با اموال بیگانگان و سرمایه‌گذاران خارجی وجود دارد؟ (Ibid: 7)

گفتار سوم: دیدگاه کشورهای توسعه‌یافته نسبت به «حداقل استاندارد بین‌المللی»

در گفتار گذشته به چالش‌های بین کشورهای پیشرفته و کشورهای صادرکننده سرمایه خصوصاً راجع به وضعیت حقوق بین‌المللی عرفی در مورد نحوه رفتار با اموال بیگانگان و مشخصاً سرمایه‌گذاران خارجی پرداختیم. اما در این گفتار به صورت خاص به واکنش‌ها و دیدگاه‌های دولتهای پیشرفته سرمایه‌فرست راجع به «حداقل استاندارد بین‌المللی» می‌پردازیم تا حداقل به این اطمینان برسیم که آیا این دولتها همواره در برابر «حداقل استاندارد بین‌المللی» واکنش و دیدگاه یکسانی داشته‌اند یا اینکه برعکس تصور غالبی که وجود دارد، حتی همین دولتها هم در حمایت از این قاعده حقوق بین‌المللی متزلزل بوده و رویه‌های متفاوت اتخاذ کرده‌اند.

با توجه به مباحثی که در گفتار قبلی بیان نمودیم باید صراحتاً بیان داشت که در حمایت قاطع و بی‌چون و چرای کشورهای توسعه‌یافته از «حداقل استاندارد بین‌المللی» به هنگامی که در موقعیت صادرکننده سرمایه هستند شکی نیست. اما به نظر می‌آید که این حمایت قاطع از «حداقل استاندارد بین‌المللی» به هنگامی که این کشورها در مقام کشور میزبان بوده و پذیرای سرمایه و سرمایه‌گذار خارجی می‌باشند (حداقل در مورد حمایت‌ها و حقوق مالی بیگانگان) بدین شکل نبوده و همراه با تزلزل بوده است. این امر هم زمانی مصداق می‌یابد که یا اتباع دولت توسعه‌یافته در سرزمین دولت توسعه‌یافته دیگری اقدام به سرمایه‌گذاری می‌کند یا اینکه با توجه تغییراتی

که در وضعیت اقتصادی بسیاری از کشورها به وجود آمده و برخی از کشورهای در حال توسعه قدیم، در اثر پیشرفتهای اقتصادی بسیاری که داشته اند امروزه خود به عنوان کشورهای صادرکننده سرمایه مطرح شده اند، در مواردی که اقدام به سرمایه گذاری در کشورهای توسعه یافته سنتی می نمایند، به هنگام چالش و درگیری با دولت میزبان در نحوه رفتار با سرمایه گذار خارجی، با اعتقاد و دفاع این دولتها از استاندارد رفتار ملی مواجه می شوند.

در عمل ثابت شده به هنگامی که دولتهای توسعه یافته در جایگاه کشور میزبان سرمایه بوده اند و در این جایگاه متهم به نقض «حداقل استاندارد بین المللی» شده اند، به قوی ترین شکل ممکن مخالفت خود با حمایت های مالی مندرج در این استاندارد را اعلام داشته و از استاندار رفتار ملی حمایت می کنند.

این واقعیت مختص به دوران اخیر نبوده و حتی در موارد معدودی که در گذشته دولتهای پیشرفته در مقام دولت میزبان بوده اند این چنین واکنشی از خود نشان داده اند.

در همین راستا می توان به اختلاف بین پادشاهی اتریش و بریتانیا در اواسط قرن ۱۹ اشاره نمود که طی آن پادشاه اتریش در برابر خواسته بریتانیا مبنی بر حمایت ها و تسهیلات بیشتر برای اتباع بریتانیایی بیان می دارد که این کشور به هیچ وجه امتیازات و حقوق بیشتر از آنچه که در قوانین ملی اش وجود دارد را بر بیگانگان اعمال نخواهد نمود. (A. Roth, 66)

مشابه این واکنش همچنین در اواسط قرن ۱۹ در اختلاف بین ایالات متحده با اسپانیا می توان مشاهده نمود که در این اختلاف آمریکا اعتقاد خود به استاندارد ملی را بیان می دارد. در این اختلاف دولت اسپانیا بیان میداشت که در اثر هرج و مرج و نابسامانی های موجود در ایالت نیو اورلانس^۱ بر اتباع اسپانیایی و اموال آنها خسارات بسیاری وارد شده است. اما وزیر امور خارجه آمریکا شکایت اسپانیا مبنی بر جبران خسارت را رد کرده و در این رابطه بیان می دارد که بیگانگان تحت قوانین و صلاحیت دادگاههای محلی می باشند که در آنجا سکونت دارند. (Ibid: 67)

اما لازم است تا چند نمونه از واکنشهای اخیر و جدید تر کشورهای توسعه یافته را نیز مورد توجه قرار دهیم تا بتوانیم نتیجه گیری دقیق تری داشته باشیم. مهمترین نمونه ای که در این زمینه باید به آن اشاره داشت، واکنش هایی است که توسط دولتهای عضو «موافقتنامه تجارت آزاد آمریکایی

1. New Orleans

شمالی» (نفتا)^۱ و دیوانهای بین‌المللی تشکیل شده تحت نظام این موافقت‌نامه بروز کرده است.^۲ این معاهده که موضوعات متعدد و متنوعی را مورد توجه قرار داده مشخصاً در فصل ۱۱ خود به موضوع سرمایه‌گذاری و چگونگی رفتار با سرمایه‌گذاری توجه داشته است. ماده ۱۱۰۵ نفتا که در فصل ۱۱ می‌باشد اینگونه اشعار می‌دارد:

ماده ۱۱۰۵: استاندارد حداقل رفتاری

هریک از طرفین باید با سرمایه‌گذاری‌های سرمایه‌گذاران تبعه طرف دیگر معاهده، طبق حقوق بین‌المللی رفتار نماید، از جمله رفتار عادلانه و منصفانه و محافظت و امنیت کامل.^۳ این ماده نفتا، توسط «کمیسیون تجارت آزاد نفتا» مورد تفسیر قرار گرفته است. این کمیسیون نهادی است که از نمایندگان سه دولت عضو نفتا تشکیل شده که طبق موافقت‌نامه، اختیار و صلاحیت صدور تفسیرهای الزام‌آور برای اعضاء را دارا می‌باشد (ماده ۱۱۳۱ (۲) نفتا). این کمیسیون در تفسیر خود راجع به ماده ۱۱۰۵ کنوانسیون بیان می‌دارد که این ماده، منعکس‌کننده استاندارد حداقلی حقوق بین‌المللی عرفی است و چیزی فراتر از آنچه که در حقوق بین‌المللی عرفی در رابطه با این استاندارد تعیین شده را مقرر نمی‌دارد.^۴ شاید در نگاه اول تفسیر صادره چندان در راستای مخالفت با «حداقل استاندارد بین‌المللی» و حمایت از استاندارد رفتار ملی به نظر نیاید. اما اگر به سوابق و وقایع رخ داده قبل از این تفسیر توجه نماییم که نهایتاً منجر به صدور این نظریه تفسیری شد متوجه خواهیم شد حقیقت فرای این ظاهر است.

1. North American Free Trade Agreement (NAFTA)

۲. نفتا، یک معاهده منطقه‌ای است که بین کانادا، ایالات متحده مکزیک و ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۴ منعقد شده است و هم موضوع تجارت و هم سرمایه‌گذاری را تحت شمول خود دارد. از اهداف این معاهده، جابجایی آزادانه کالا، خدمات، جمعیت و سرمایه‌گذاری می‌باشد. فصل ۱۱ نفتا فصل بسیار مورد توجهی است چرا که مشخصاً به نحوه رفتار با سرمایه‌گذاری توجه داشته است.

۳. متن کامل موافقت‌نامه در این آدرس قابل دسترسی است.

<http://www.international.gc.ca/trade-agreements-accords-commerciaux/agr-acc/nafta-alena/texte/index.aspx>

۴. نظریه تفسیری صادره توسط کمیسیون تجارت آزاد نفتا در این آدرس قابل دسترسی است:

<http://www.international.gc.ca/trade-agreements-accords-commerciaux/diff-NAFTA-Interpr.aspx?lang=en>

این نظریه تفسیری در پی شرایطی ایجاد شد که برخی از سرمایه گذاران خارجی در آمریکا و کانادا، با استناد به استاندارد «رفتار منصفانه و عادلانه» و استاندارد «محافظة و امنیت کامل» مندرج در ماده ۱۱۰۵ نفتا، خواستار رفتار و اعمال شرایطی شده بودند که با تفسیری بسیار موسع از محتوای «حداقل استاندارد بین المللی» تطابق و هم خوانی داشت. (7, Falsafi, 2007) علت این امر هم این بود که با دقت بیشتر در متن ماده ۱۱۰۵ به این نتیجه میرسیم که تدوین کنندگان نفتا، به نحوی ماده ۱۱۰۵ را نگاهشند که دو استاندارد رفتاری مورد اشاره (یعنی استاندارد رفتار منصفانه و عادلانه و استاندارد محافظت و امنیت کامل)، به منزله عناصر اصلی و اساسی نحوه رفتار با بیگانگان در حقوق بین المللی تلقی شده است. یعنی آمریکا و کانادا با امضاء و الحاق به نفتا و مشخصاً ماده ۱۱۰۵ آن، صراحتاً اعتقاد و تعهد خود به اعمال و اجرای بالاترین حمایت‌های مندرج در حقوق بین المللی معاهده ای را از سرمایه گذاران خارجی در محدوده سرزمینی شان اذعان داشته اند، اعم از اینکه این حد از حمایتها و امتیازات در حقوق بین المللی جنبه عرفی پیدا کرده باشد یا خیر. قطعاً برای دولتی مثل ایالات متحده که همواره در طول تاریخ خواستار چنین حمایت های وسیعی از سرمایه گذاران خود بوده و تحقیقاً در اکثر موارد از کسب چنین حمایت‌های وسیعی محروم بوده، پذیرش صریح چنین تعهدات وسیعی در محدوده سرزمینی اش یک اشتباه استراتژیک محسوب می گردد. تعهداتی که خود دولتهای توسعه یافته بهتر از دولتهای دیگر میدانند که در پذیرش آنها به عنوان قاعده الزام آور حقوق بین المللی عرفی تردیدها و شبهات جدی وجود دارد.

لذا دو دولت آمریکا و کانادا به عنوان دو کشور توسعه یافته عضو نفتا به جهت تصحیح این اشتباه خود، با رفتاری شتابزده و ارتکاب اشتباهی بزرگتر، اقدام به صدور نظر تفسیری نمودند که طی آن، استانداردهای معاهده ایی «رفتار منصفانه و عادلانه» و «محافظة و امنیت کامل» که مختص حمایت از سرمایه گذاران خارجی بوده است را با استاندارد حقوق عرفی پیوند زده و معادل و برابر «حداقل استاندارد بین المللی» فرض کرده و بدین طریق مفاهیم و استانداردهای حمایتی موجود در حقوق بین المللی معاهده ای را با مفهومی تلفیق نمودند که در حقوق بین المللی عرفی به واقع محدوده، مصادیق و اعتبار آن از ابهام کامل برخوردار است.^۱

۱. استانداردهای «رفتار منصفانه و عادلانه» و «محافظة و امنیت کامل» از مهمترین استانداردهای رفتاری با سرمایه گذار خارجی، مندرج در معاهدات دوجانبه تشویق و حمایت از سرمایه گذاری محسوب می شوند.

فرای تمامی مباحثی که راجع به این اقدام دولتهای عضو نفتا در نظریه تفسیری مذکور وجود دارد، چیزی که در این قسمت برای ما از اهمیت برخوردار می باشد دقت بر این واقعیت است که حتی دولتهای صنعتی سرمایه فرست نیز در معدود مواردی که در مقام کشور میزبان سرمایه قرار گرفته اند، حداقل در حقوق مربوط به امور مالی بیگانگان، به هیچ وجه حاضر نیستند تفسیر موسعی که از «حداقل استاندارد بین‌المللی» وجود دارد را پذیرفته و عموماً در چنین مواردی از استاندارد رفتار ملی دفاع کرده و به آن استناد می نمایند. (Ibid: 8)

دیوانهای تشکیل شده تحت کنوانسیون نفتا، تفسیر ارائه شده توسط کمیسیون تجارت آزاد نفتا را مورد پذیرش قرار داده و از آن پیروی کرده اند.^۱ همچنین بعد از صدور این نظریه تفسیری، رویه معاهداتی آمریکا^۲ و کانادا^۳، در راستای تبعیت از آن قرار گرفته است.

نمونه دیگری که می توان از آن به عنوان حمایت دولتهای توسعه یافته از استاندارد رفتار ملی یاد کرد، قانونی با موضوع توسعه تجارت است که در سال ۲۰۰۲ در آمریکا به تصویب رسید. در قسمتی از این قانون بیان شده: «از مباحث اصلی که در مذاکرات راجع به سرمایه گذاری باید مورد توجه ایالات متحده قرار بگیرد، کاهش یا حذف موانع و معضلات تجاری است که بر سر راه سرمایه گذاری وجود دارد. اما باید توجه داشت تضمینی که برای سرمایه گذاری های سرمایه گذاران خارجی در آمریکا وجود دارد، از حقوق بنیادینی که سرمایه گذاران آمریکایی در کشور آمریکا از آن برخوردارند بیشتر نبوده و تضمین هایی که برای حقوق اساسی سرمایه گذاران وجود دارد مشخصاً محدود به مواردی است که تحت اصول و رویه حقوقی موجود در آمریکا وجود دارد.» (Bipartisan Trade Promotion Authority Act of 2002: Title (3) Chapter 24, Para 3802(b))

1. For example see: *Mondev v. USA*, ICSID Award, 11 Oct 2002, para 100 ; *UPS v. Canada*, ICSID Decision On Jurisdiction, 22 Nov 2002, para 97; *Waste Management v. Mexico*, ICSID Final Award, 30 Apr 2004, paras 90-91; *ADF Group Inc. v. USA*, ICSID Award, 9 Jan 2003, paras 175-178. All decisions Available at: <http://icsid.worldbank.org/ICSID/FrontServlet>.

2. See *Chile-United States Free Trade Agreement*, 2003, available at: http://www.sice.oas.org/Trade/chiusa_e/chiusaind_e.asp, Art 10.4; *United States-Uruguay BIT of 2004*, Available at: http://www.unctad.org/sections/dite/iaa/docs/bits/US_Uruguay.pdf, Art 5.

3. *Canada Model BIT*, Article 5, available at: <http://ita.law.uvic.ca/documents/Canadian2004-FIPA-model-en.pdf>.

این اعلام صریح دولت آمریکا به منزله دیدگاه این دولت در رابطه با نحوه رفتارش در برابر سرمایه گذاری های خارجی است که حتی مذاکره کنندگان این کشور نیز به هنگام انعقاد موافقت نامه ها ملزم به رعایت آن هستند. این قانون حکایت از این دارد که دولت آمریکا هرگونه حداقل استاندارد بین المللی که موجب حمایت ها و حقوقی برای سرمایه گذار خارجی باشد را نمی پذیرد. این چنین موارد و رویه هایی، ارزش هنجاری «حداقل استاندارد بین المللی» در رابطه با سرمایه گذاری خارجی و اموال بیگانگان را از بین می برد. (Falsafi, 2007, 8)

پس باید گفت که این رفتار دوگانه دولتهای توسعه یافته در مورد آن قسمت از «حداقل استاندارد بین المللی» که مربوط به حمایت از حقوق مالی و تجاری بیگانگان و مشخصاً حمایت از سرمایه گذار خارجی است باعث می شود که ادعا گردد که «حداقل استاندارد بین المللی» در این قسمت، استانداردی نامطلوب برای تمامی دولت هاست و این نقیصه ناشی از اختلاف و ابهامی است که راجع به ساختار «حداقل استاندارد بین المللی» نسبت به بیگانگان وجود دارد. در حقیقت مشکل اصلی این نیست که دولتها تعهدات ناشی از این استاندارد را نمیپذیرند بلکه مشکل اصلی اینجاست که دولتها در مورد اینکه اصولاً این استاندارد در زمینه حمایت مالی از بیگانگان و سرمایه گذاران خارجی تعهداتی را بر آنان بار می کند اختلاف نظر دارند. به بیان دیگر اختلاف اصلی مربوط به ایجاد تعهد است، نه اجرای آن. (Ibid, 8-9)

مبحث چهارم: عدم کفایت «حداقل استاندارد بین المللی» در حمایت از سرمایه گذاران خارجی

بحران های مالی بعد از جنگ جهانی دوم، خصوصاً از دهه ۱۹۸۰ که برای بسیاری از کشورها به وقوع پیوست باعث شد تا سرمایه گذاری خارجی به عنوان یک موضوع بسیار مهم در روابط بین المللی، به عنوان اصلی ترین راه چاره در توسعه کشورهای کمتر توسعه یافته مطرح گردد. این تحول در جایگاه و ارزش سرمایه گذاری خارجی باعث شد تا عدم کفایت و موثر نبودن حقوق بین المللی عرفی در حمایت از حقوق تجاری و مالی بیگانگان، خصوصاً سرمایه گذاری و سرمایه گذاران خارجی بیش از پیش عیان شده و این حقیقت در برابر چشم دولتها و سرمایه گذاران قرار گیرد که به واقع «حداقل استاندارد بین المللی»، توانایی و ظرفیت لازم جهت نظم بخشیدن و برقراری یک نظام حقوقی لازم برای حمایت از سرمایه گذاران خارجی را دارا نمی باشد.

عدم کفایت قواعد عرفی حقوق بین المللی در مورد حمایت از سرمایه گذاری خارجی را می توان در رای دیوان بین المللی دادگستری در قضیه معروف بارسلونا تراکشن مشاهده نمود. دیوان به

هنگام بررسی موضوع حمایت دیپلماتیک در این پرونده، طی عبارت ذیل به عدم تحول و ایستادگی حقوق مربوط به سرمایه‌گذاری خارجی، در آن مقطع تاریخی اشاره می‌نماید:

علی‌رغم توسعه‌های مهم پنجاه سال اخیر و افزایش سرمایه‌گذاری‌های خارجی و توسعه فعالیت‌های بین‌المللی شرکتها، خصوصاً شرکت‌های مادری که اصولاً چند ملیتی هستند و همچنین پیشرفت روش‌هایی که منافع اقتصادی دولت‌ها از طریق آنها به سرعت گسترش می‌یابد، [اما متأسفانه] آن چیزی که در نگاه اول خود را نمایان می‌کند، این است که حقوق به موازات این پیشرفت‌ها، تکامل چندانی نداشته و باید گفت در گستره بین‌المللی، قواعد کلی مورد پذیرشی در رابطه با این موضوعات، ایجاد نشده است. (Barcelona Traction: Para 89)

همانطور که در مبحث پیشین دیدیم «حداقل استاندارد بین‌المللی» از ابهامات بسیاری برخوردار است اما در همین مجموعه مبهم، قواعدی که مربوط به حمایت از اموال و حقوق مالی بیگانگان باشد به ندرت مشاهده می‌شود. باید بیان داشت که حجم اصلی قواعد موجود در «حداقل استاندارد بین‌المللی» در مورد چگونگی رفتار فیزیکی دولت میزبان با بیگانگان و حمایت محافظت از امنیت جانی و جسمانی آنها می‌باشد. (M Sornarajah, 329)

دیوانهای بین‌المللی خود بر این واقعیت اذعان دارند که بین پرونده‌ها و شکایات‌هایی که در نیمه اول قرن ۲۰ و با استناد بر «حداقل استاندارد بین‌المللی» مطرح شده و در آنها به چگونگی رفتار فیزیکی با بیگانگان پرداخته می‌شد و بر مبنای «حداقل استاندارد بین‌المللی» رای صادر شده با برخی از معاهدات و موضع‌گیری‌های دولت‌ها و آراء محاکم بین‌المللی، مبنی بر تسری آن مفاهیم به حمایت مالی از سرمایه‌گذار و سرمایه‌گذاری خارجی، شکاف و خلأ‌هایی وجود دارد. (Mondev v. USA: para 116)

هر چند که در برابر چنین ایراد و شکافی در برخی موارد اینگونه استدلال شده است که «حداقل استاندارد بین‌المللی» مفهومی متحول و پویا می‌باشد که در طول زمان تغییر یافته و گستره آن وسیع‌تر شده است (ADF Group Inc. v. USA: para 180) اما به نظر می‌آید که این امر بیشتر توجهی جهت تسری این استاندارد به حقوق مالی سرمایه‌گذاران خارجی است تا یک دلیل قانع‌کننده. به واقع استدلال صحیحی که در برابر این توجیه آورده می‌شود این است همین توسعه «حداقل استاندارد بین‌المللی»، بر چه مبنای و الگویی صورت گرفته است. نه تنها در سوابق «حداقل استاندارد بین‌المللی» هیچ مبنای و الگویی برای تسری این استاندارد در حمایت از حقوق مالی

بیگانگان و مشخصاً سرمایه گذار خارجی به چشم نمی خورد^۱ بلکه هر زمانی که این مفهوم عرفی در وادی حمایت از سرمایه گذار خارجی وارد شده با چالش های جدی مواجه بوده است (M Sornarajah, 329) و باید گفت که به واقع مرتبط نمودن این هنجار حقوق بین المللی عرفی با حمایت های مالی از اموال بیگانگان یا ادعای وجود حمایت هایی مشابه با آنچه که در معاهدات دوجانبه سرمایه گذاری وجود دارد امری چندان اصولی و موجه نمی باشد.

لذا باید نتیجه گیری نمود در حالیکه اهمیت حداقل استانداردها بین المللی برای رفتار با بیگانگان غیر قابل انکار است، اما تطابق این مفهوم با موارد بسیار دقیق و تخصصی در شاخه سرمایه گذاری خارجی چندان ممکن و واقعی نمی باشد. (I. Tudor, 64-65)

با توجه به این نقیصه و چالش هایی که در رابطه با «حداقل استاندارد بین المللی» وجود دارد، معاهداتی تحت عنوان «معاهدات دوجانبه تشویق و حمایت از سرمایه گذاری خارجی» مطرح و ایجاد شده است و روز به روز بر اهمیت این معاهدات نیز افزوده می شود چرا که مقررات این معاهدات ضمن توجه دقیق به حمایت از سرمایه گذاری خارجی مشخصاً با تاکید ویژه بر خواسته های تجاری و مالی سرمایه گذاران خارجی تعبیه شده است. (M Sornarajah: 332) به واقع این معاهدات، قواعد و مقررات مندرج در آنها و تاثیر ناشی از آنها یکی از مهمترین بخش های حقوق بین المللی سرمایه گذاری محسوب می گردد.

تعداد حیرت انگیز معاهدات دوجانبه حمایت از سرمایه گذاری، حکایت از واقعیتی دیگر در سطح جامعه بین المللی نیز دارد و آن اینکه به واقع دولتهای در حال توسعه نمی خواهند که از اعتقادات و باورهای اساسی و بنیادین خود نسبت به مسایل حاکمیت اقتصادی، مالکیت دایمی بر منابع طبیعی و دیدگاهی که نسبت به «حداقل استاندارد بین المللی» داشته اند که می توان تبلور آن را تحت عنوان «نظم اقتصادی بین المللی نوین» مشاهده نمود دست برداشته و از آن مواضع عقب نشینی نمایند. لذا این دسته از دولتها در تلاش برای ایجاد و تعبیه قواعد بین المللی مربوط به حمایت از سرمایه گذاری خارجی، اصولاً با تغییر وضعیت قواعد عرفی بین المللی در این زمینه موافق نبوده و

۱. مصادیقی که به صورت کلاسیک در مورد ارتباط این استاندارد با سرمایه گذاران خارجی می توان در آراء قضایی مشاهده نمود تنها محدود به سه مورد بوده است. اول، بحث جبران خسارت به هنگام مصادره اموال بیگانه، دوم مسوولیت دولت میزبان در اثر خسارات و خشونت های وارده بر بیگانه بر اثر اقدامات بازیگران غیر دولتی و مورد سوم، موضوع استنفک از عدالت. باید اذعان داشت که به جزء این سه مورد، ارتباط دادن سایر مسایل مربوط به حمایت از سرمایه گذاری - از جمله استانداردهای رفتاری با سرمایه گذار خارجی - با «حداقل استاندارد بین المللی» مبهم و غیر شفاف است و در رویه قضایی مصادیقی فرای این موارد به ندرت مشاهده می گردد. (M Sornarajah: 331)

با احتیاط به این مسئله نگاه کرده و می‌کنند. عدم موفقیت جامعه بین‌المللی در تصویب یک معاهده جهانی راجع به حمایت از سرمایه‌گذاری نیز از همین دیدگاه و واقعیت نشأت می‌گیرد. این واقعیت به هنگامی که در کنار نیاز و خواسته کشورهای در حال توسعه به سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر قرار می‌گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که بهترین و مناسبترین ابزاری که می‌تواند برای نظم بخشی حقوق سرمایه‌گذاری خارجی در سطح بین‌المللی کاربرد داشته باشد معاهدات دوجانبه حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی هستند که ضمن سریع بودن انعقادشان (در مقایسه با شکل‌گیری عرف‌های بین‌المللی) و برخورداری از شفافیت لازم، در عین حال حمایت‌ها و تضمین‌های را نیز برای سرمایه‌گذار خارجی پیش‌بینی می‌کنند که به هیچ وجه تا قبل از مرسوم شدن این معاهدات، در حقوق بین‌المللی عرفی سابقه نداشته است.^۱ موبد این مطلب هم تعداد کثیر این معاهدات است که بعد از سال ۱۹۹۰ تا به امروز منعقد گردیده. به واقع امروزه، به جای بررسی حقوق بین‌المللی عرفی در مورد حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی، بحث اصلی بیشتر در مورد بیش از ۲۵۰۰ معاهده دوجانبه سرمایه‌گذاری و تأثیری است که این معاهدات بر تکمیل و تحول حقوق بین‌المللی عرفی دارند.

نتیجه‌گیری

از آنجا که برخی از حقوقدانان بر این اعتقاد هستند که استانداردهای رفتاری و تضمین‌های مندرج در «موافقتنامه‌های دوجانبه تشویق و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی» حمایت‌هایی بیشتر و وسیع‌تر از آنچه که در حقوق بین‌المللی عرفی برای حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی وجود دارد را مقرر نمی‌دارند، لازم بود تا حمایت‌هایی سرمایه‌گذاران خارجی در حقوق بین‌المللی عرفی مورد شناسایی و دقت نظر قرار می‌گرفت. از آنجا که حقوق مربوط به حمایت از سرمایه‌گذاران خارجی در حقوق بین‌المللی عرفی تحت عنوان «حداقل استاندارد بین‌المللی» شناسایی می‌شود ما هم مطالعات خود را بر تجزیه و تحلیل این استاندارد قرار دادیم. در این مقاله «حداقل استاندارد بین‌المللی» را به صورت کلی و ساده اینگونه تعریف کردیم که یک‌هنگار حقوق بین‌المللی عرفی است که بر نحوه رفتار با بیگانگان حکومت داشته و از

۱. البته این امر، فرای‌مبحث بسیار اساسی و مهمی است که در مورد معاهدات دوجانبه سرمایه‌گذاری ابراز می‌شود، مبنی بر اینکه در اثر تکرار متعدد محتوای کم و بیش مشابه این معاهدات توسط کشورهای در حال توسعه، قواعد مندرج در این معاهدات جنبه عرفی پیدا کرده است.

مجموعه اصولی تشکیل یافته که جنبه حداقلی داشته که دولتها صرفنظر از قوانین ملی و رویه جاری در کشورشان، باید به هنگام رفتار با اتباع بیگانه و اموال آنها، رعایت نمایند. از آنجا که این قاعده حقوق بین المللی عرفی، از کلیت و گستردگی بسیاری برخوردار است، سعی به شناسایی محتوای آن از طریق شناسایی مصادیق آن کرده و در راه شناسایی بهتر مصادیق آن، حقوق رویه ای را نیز مورد توجه ویژه قرار دادیم.

با بررسی محتوا و مصادیق «حداقل استاندارد بین المللی» به این نتیجه رسیدیم که به واقع این قاعده ضمن اینکه مختص به حقوق بیگانگان به صورت کلی است و مشخصاً سرمایه گذاران و سرمایه گذاری های آنان را مورد توجه قرار نمی دهد، در واقع استاندارد کلی است که مجموعه ای از قواعد مختلف حقوق بین المللی را شامل می شود که بسته به هر مورد نسبت به بیگانگان و نحوه رفتار دولت میزبان با ایشان اعمال شده و به کار می رود.

در بررسی دقیق این استاندارد مشخص شد که استاندارد کلی و در عین حال مبهم است که در حقیقت نمی توان دقیقاً بیان کرد که چه قواعدی تحت شمول آن قرار می گیرد و حتی در مورد گستره اکثر قواعد تحت شمول آن نیز اتفاق نظر وجود ندارد. تنها قدر متیقنی که از بررسی «حداقل استاندارد بین المللی» حاصل می گردد، برتری حقوق بین المللی بر حقوق ملی دولتها در تعیین حداقل استاندارد رفتاری لازم با بیگانگان است. به عبارت بهتر آن چیزی که می توان در مورد عرفی بودن «حداقل استاندارد بین المللی» بیان داشت که هیچ شبهه ای نیز در مورد آن وجود ندارد این است که دولتها ملزم به رعایت قواعد و استانداردهایی در نحوه رفتار در برابر بیگانگانی که در سرزمینشان حضور دارند میباشند که این قواعد جنبه حداقلی داشته و این حداقل ها نیز توسط حقوق بین المللی تعیین می گردد نه قوانین ملی دولتهای میزبان.

در طی مطالعات انجام شده در مقاله همچنین مشاهده نمودیم که نه تنها «حداقل استاندارد بین المللی» از لحاظ محتوا با کلیت، ابهام و عدم قطعیت مواجه هست بلکه همواره در طول تاریخ با استانداردی تحت عنوان «رفتار ملی» در چالش جدی بوده و اکثر کشورهای در حال توسعه به عنوان کشورهایی که به صورت سنتی در مقام کشورهای میزبان بوده اند، دست کم به الزام آور بودن قواعد «حداقل استاندارد بین المللی» در مورد تعهدات دولت میزبان در حمایت های تجاری و مالی از سرمایه گذاران خارجی، معترض بوده و در هر فرصتی این اعتراض خود را به شیوه ای بروز داده اند. جالب اینکه حتی دولت های توسعه یافته که همواره در طی تاریخ مبدع و مدافع «حداقل استاندارد بین المللی» بوده اند هر گاه در مقام کشور میزبان سرمایه گذار و بیگانه قرار

گرفته اند حاضر به پذیرش الزامات «حداقل استاندارد بین‌المللی» در مورد حقوق مالی و تجاری سرمایه‌گذاران خارجی نبوده و سعی به کاهش سطح تعهدات خود به میزان استاندارد رفتار ملی نموده اند.

لذا آنچه که می‌توان در انتها بیان کرد این است که «حداقل استاندارد بین‌المللی» که به صورت کلی به بیگانگان تعلق دارد، مشخصاً حمایت‌ها و حقوق موثری را برای سرمایه‌گذاران خارجی در نظر نمی‌گیرد و در این رابطه با ابهامات، کلیت و چالش‌هایی روبرو است که به هیچ وجه انتظارات و نیازهای سرمایه‌گذاران خارجی و سرمایه‌گذاری آنان را بر آورده نکرده و در حقیقت با طبیعت سرمایه‌گذاری که اصالتاً یک امر تجاری و نیازمند نظام حقوقی کاملاً شفاف و با قابلیت پیش‌بینی‌پذیری قواعد است در تطابق و همخوانی نمی‌باشد. چرا که فضای شکل‌گیری حقوق بیگانگان همواره یک فضای انسان‌محور بوده، در حالی که سرمایه‌گذاری و حمایت از حقوق سرمایه‌گذاران، در یک فضایی که تجارت و امور بازرگانی در آن محوریت دارد ایجاد و توسعه یافته است.

پس دولتها و سرمایه‌گذاران خارجی برای ایجاد یک نظام حقوقی مناسب برای سرمایه‌گذاری خارجی، نیازمند ابزار دیگری در گستره حقوق بین‌المللی می‌باشند که همانا «معاهدات دوجانبه حمایت متقابل و تشویق از سرمایه‌گذاری خارجی» بوده که با توجه به تضمین‌ها و استانداردهای مندرج در آنها از رایج‌ترین و شایع‌ترین معاهدات منعقد شده بین دولتها می‌باشند.

فهرست منابع

- فارسی

- آکهرست، مایکل (۱۳۷۶)، **حقوق بین‌الملل نوین**، ترجمه بهمن آقایی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
- روسو، شارل (۱۳۴۷)، **حقوق بین‌الملل عمومی**، ترجمه محمد علی حکمت، دانشگاه تهران، تهران، جلد اول.
- ضیایی بیگدلی، محمد رضا (۱۳۸۵)، **حقوق بین‌الملل عمومی**، گنج دانش، تهران، چاپ ۲۴.

- قاسمی شوب، احمد علی، «نگاهی به جایگاه بیگانگان در حقوق بین الملل با تاکید بر اسناد بین المللی حقوق بشر»، مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره ۳۱، ۱۳۸۳.

- محبی، محسن، مباحثی از حقوق نفت و گاز در پرتو رویه داورى بین المللی: سلب مالکیت و غرامت در قراردادهای نفتی، موسسه مطالعات و پژوهش های شهر دانش، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.

- لاتین

- ADF Group Inc. v. USA, ICSID Award, 9 Jan 2003, available at: <http://icsid.worldbank.org/ICSID/FrontServlet>.
- Ambatielos Claim (Greece v. U.K.), Arbitration Award, 6 March 1956, 12 Report of International Arbitral Awards, Available at: untreaty.un.org/cod/riaa/cases/vol_XII/83-153_Ambatielos.pdf, pp 83-153
- American Journal of International Law, 1938.
- American Law Institute's Restatement (Second) of Foreign Relations Law of the United States, 1965, available at: www.ali.org/ali_old/AR99_PastPrj.htm.
- Asante, Samuel K.B., 'International Law and Foreign Investment: A Reappraisal', **International and Comparative Law Quarterly**, No 37, 1988.
- Barcelona Traction, Light and Power Company, Ltd., (Belgium v. Spain), ICJ Judgment, 5 Feb 1970, available at: <http://www.icj-cij.org/docket/files/76/6707.pdf>.
- Bipartisan Trade Promotion Authority Act of 2002, Title 19, Chapter 24, available at: http://www4.law.cornell.edu/uscode/html/uscode19/usc_sup_01_19.html.

- Brownlie, Ian(2003), **Principles of Public International Law**, Oxford University Press, 6th Ed.,
- Dolzer, Rudolf, & Schreuer, Christoph (2008), **Principles of International Investment Law**, Oxford University Press, New York,.
- Elettronica Sicula S.P.A. (ELSI) (USA v. Italy), ICJ Judgment, 20 July 1989, available at:
<http://www.icj-cij.org/docket/files/76/6707.pdf>.
- Falsafi, Alireza,(2007) `**The International Minimum Standard of Treatment of Foreign Investors' Property: A Contingent Standard`**, 30 Suffolk Transnational Law Review. 317, Available at: www.westlaw.com.
- General Assembly, Res 1803, 14 Dec 1962, (Permanent Sovereignty over Natural Resources).
- General Assembly, Res 3171, 17 Dec 1973,(Permanent Sovereignty over Natural Resources).
- General Assembly, Res 3201, 1 May 1974, (Declaration on the Establishment of a New International Economic Order).
- General Assembly, Res 3281, 12 Dec 1974, (Charter of Economic Rights and Duties of States).
- James & Others v. UK, European Court of Human Rights, Judgment of 21 Feb 1986.
- North American Free Trade Agreement (NAFTA), Available <http://www.international.gc.ca/trade-agreements-accords-commerciaux/agr-acc/nafta-alena/texte/index.aspx>

- Oda, Shigeru,(1968.)`**The Individual in International Law`**, Manual of Public International Law, ed. by Max Sorensen, New York: St. Martin's Press,
- Roth, Andreas(1949), **The Minimum Standard of International Law Applied to Aliens**, Leiden, A.W. Sijthoff.
- Sornarajah, M(2004), **The International Law on Foreign Investment**,Cambridge University Press, United Kingdom, second Ed.,
- Tudor, Ioana(2008),**the Fair and Equitable Treatment Standard in International Law Of Foreign Investment**, Oxford University Press, New York.
- USA(GeorgeW Hopkins) v. United Mexican States, The Mexican-United States General Claims Commission, Award, 31 March 1926, IV Reports of International Arbitral Awards, 1927, Available at:
http://untreaty.un.org/cod/riaa/cases/vol_IV/77-81.pdf.
- USA (Harry Roberts) v. United Mexican States, The Mexican-United States General Claims Commission, Award, 1926, IV Reports of International Arbitral Awards, 1927, available at:
http://untreaty.un.org/cod/riaa/cases/vol_IV/77-81.pdf.
- USA (LF NEER) v United Mexican States, The Mexican-United States General Claims Commission, Award, 15 Oct 1926, 21 American Journal of International Law,1927.
- Wilson, Robert Renbert (1960), **United States Commercial Treaties and International Law**, Hauser Press, New Orleans.